

جُنْگِ مَدَح و معجزات

علی حیدری یساؤلی

در مجلّدِ نخستِ کتابِ فُوحَاتِ الْقُدُسِ میر یوسف علی حسینی استرآبادی (متوفای ۱۰۲۰ قمری، بنابر گزارش سید مرتضی حسین صدرالافاضل^۱) بخشی دیده می شود با عنوان «در ایرادِ روایاتی که مدّاحانِ اهل بیت به حیطة نظم آورده اند و چون شعرِ بعضی عاری بود از صنایعِ شعریّه و بدایعِ نظمیه، بعضی که مکمل بود مطوّل بود و دور و دراز، ما آنها را به نشر نقل کردیم و بر وجه ایجاز و اختصار آوردیم»^۲؛ که چهارده داستان، در موضوع کرامات و خوارقِ عاداتِ امیرالمؤمنین علی - علیه السلام، از منظومه هایی در قالبهای مثنوی و قصیده، به نشر درآمده و نقل شده است. این داستانها، به ترتیب از شیخ آذری، آتشی، خواص، افچنگی، ملا حسن سلیمی، قطبی، علی حجازی، ابن حسام و شوریده، در بخش پایانی «مناقب، کرامات و خوارقِ عاداتِ حضرت علی - علیه السلام» گنجانده شده اند.

مصحح کتاب مزبور، در تلاشی که برای یافتنِ اصل منظوم این داستان های مذهبی

۱. فوحات القدس؛ ج ۱، مقدمه مصحح، ص ۱۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۵۰.

به کار بست، به جنگی دست یافت که بیشتر این منظومه‌ها را دربرداشت. در این مجال، بر آن شدم تا به معرفي جنگ مذکور دست بیازم تا برگی دیگر به پژوهش‌های پیرامون ماهیت و میراث قصه‌گویی منقبت‌خوانی و مداحی در عهده‌های تیموری و صفوی افزوده گردد. پیش از شناساندن جنگ، طرح و یادآوری چند نکته را خالی از لطف نمی‌دانم.

از دیرباز، داستان‌گویی و قصه‌خوانی با رویکرد آیینی و مذهبی در میان مردمان این مرز و بوم رواج داشته است؛ «مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست چنانکه در همه ولایت‌ها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند، وقوالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است».^۱ این نقل تاریخ بخارا است که نوحه نوحه‌خوانان و قول وقوالان را در یادآوری یک داستان کهن ایرانی گواهی می‌دهد.

شاهنامه فردوسی خود سندی ست درخشان درباره وجود داستان‌هایی از قهرمان و نگاهبانان میراث ملی ایران که در میان مردمان کوچه و بازار، چه پیر و چه جوان، دهان به دهان می‌گشت و سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر به امانت سپرده می‌شد. بعدها با ورود اسلام به ایران و قوت گرفتن عنصر دین، جهت قصه‌گویی و داستان‌پردازی ملی نیز به سوی موضوعات دینی و مذهبی تغییر مسیر می‌دهد و چالش‌ها و برخوردهای فرق و مذاهب گونه‌گون که به منازعات و زد و خوردهای خونین نیز منجر می‌شد، پای فضائل خوانان اهل سنت و مناقب‌گویان شیعه را هم با هدف اشاعه و تبلیغ مذهب مختار خود و حتی انتقاد و هجمه به خصم به میان می‌کشد.

اینکه کدامیک از گروه‌های مذهبی در ایران، در برخورد و تعامل با توده مردم و جلب توجه و حمایت آنها، به روش داستان‌پردازی پیشقدم بوده‌اند، محتاج پژوهشی مستقل می‌باشد، اما آنچه از نوشته غضب‌آلود فضائح الزوافض و پاسخ عبدالجلیل قزوینی برمی‌آید، گویا شیعیان «قم و کاشان و آبه و بلاد مازندران و سبزوار و دیگر بقاع که الا

شیعه نباشند» با الگو گرفتن از داستان پردازان و حماسه‌گویان ملی ایران، در این امر پیشگام بوده‌اند و برای نخستین بار مناقب و کرامات امیرالمؤمنین - علیه السلام - را در شکل داستان‌هایی که بیشتر رویکرد عامه‌پسند داشته و بعضاً در میان شاخ و برگ خیال‌پردازی‌های آفرینندگان خود پوشانده شده بوده، به عرصه ظهور رسانده‌اند؛ «... و مغازی‌ها می‌خوانند که علی را به فرمان خدای تعالی در منجیق نهاده و به ذات السلاسل انداختند تا به تنهایی، آن قلعه را که پنج هزار مرد در او بود ... بستند و علی در خیبر به یک دست برکند، دری که به صد مرد از جای خود بجنبانیدی، و به دستی می‌داشت تا لشکر بدان گذر می‌کرد و دیگر صحابه از حسد بر علی، بر آن در آمد و شد می‌کردند تا علی خسته گردد و عجزش ظاهر گردد».^۱ این یکی از صدها داستان شیعیان منقبت‌خوانی ست که در کوی و برزن خوانده می‌شده و نویسنده فضائح الروافض را آشفته ساخته است.

گفتنی ست که بیشتر این داستانها به نظم بوده؛ «قصه معجزات که الّا پیغمبران خدای را نباشد، شعر کرده می‌خوانند و به علی ابوطالب می‌بندند».^۲ البته شیعیان تنها پرغم فضائل‌خوانان سنی مذهب، به داستان‌سرایی درباره مناقب و معجزات علی - علیه السلام - و ائمه شیعه - علیهم السلام - نمی‌پرداختند بلکه به نوعی داستان‌های ملی ایرانیان را که برای حداقل پاره‌ای از ایشان، «مغازی‌های دروغ و حکایات بی‌اصل»^۳ بود و گویا به عنوان ردّ بر شجاعت و فضل امیرالمؤمنین، مورد حمایت متعصبان بنی‌امیه و مروانیان و بعدها کرامیان (به قول صاحب منظومه علی‌نامه) قرار می‌گرفته‌اند. نیز در مقابل خود می‌دیدند؛ از این‌روست که منظومه‌های دراز دامنی چون علی‌نامه و حمزه‌نامه در حوزه عقیدت و مذهب در تضاد با شاهنامه یا هر داستان ملی دیگر قرار می‌گیرد؛

علی‌نامه خواند خداوند هوش ندارد خرد سوی شاهنامه گوش

۲. همان، ص ۶۵.

۱. نقض، ص ۶۷.

۳. همان، ص ۶۷.

تاریخ فرازو فرودهای اجتماعی در ایران، سست شدن پایه‌های تفاخر و غرور ملی، و قوت گرفتن روزافزون عنصر مذهب به عنوان یک پناهگاه مطمئن برای ایرانیان سرخورده از ناکامیها و شکستها را به خوبی نشان می‌دهد؛ و اینگونه است که بنابر مقتضیات زمان، مبلغان مذهبی با دست یازیدن به شیوه‌های گوناگون هنری و مورد اقبال توده‌ها به میدان می‌آیند و رسانه تبلیغی در عرصه فرهنگ مذهبی آن اعصار را به دست می‌گیرند.

با اوج‌گیری گرایش‌های شیعی در عهد تیموری و سپس با روی کار آمدن یک دولت قدرتمند شیعه مذهب، منقبت‌خوانی و قصه‌گویی در باب اولیای شیعه فزونی می‌گیرد، به نحوی که طبقه‌ای با عنوان «مدّاح» رسماً دارای هویت و شناسنامه می‌گردد. نویسنده فوحت القدس، در بخش منظومات مدّاحان اهل بیت - علیهم السلام، پس از ذکر نام ناظم، عنوان «مدّاح» را نیز افزوده؛ ابن حسام مدّاح، آتشی مدّاح و ... سام میرزای صفوی درباره شمالی کاشی، استقلال پیشه مدّاحی را از شاعری تصریح کرده و می‌آورد: «قصه‌خوان و مدّاح و خواص گوست و در شاعری نیز دخل می‌کند».^۱ همچنین نصرآبادی در تذکره‌اش، آشکارا مدّاح را از قصه‌خوان (قصه حمزه و شاهنامه‌خوان) جدا می‌نماید و هویت مستقل هر یک را باز می‌نماید؛ «حسینا صبوحی تخلص، ... در مجلس آرای بی مثل بود ... و قصه حمزه و شاهنامه را هم خوب می‌خواند»^۲؛ «ملاً لوحی، از مدّاحان و درویشان اصفهان بود. حقاً که در مدّاحی حضرات ائمه به جهات متعدّد سرافراز بوده، شعر بسیاری در مدح حضرات گفته و اکثر درویشان مدّاح، الحال اشعار او را می‌خوانند. این چند بیت از اوست:

ای دل فضایل اسدالله طاعت است	مدح علی و آل شنیدن عبادت است
بودن به ذکر حیدر کرار یک نفس	حقاً که در برابر صد ساله طاعت است

۱. تحفه سامی، ص ۴۱۱.

۲. تذکره نصرآبادی، ص ۵۴۵.

مَدَاحِ دوست باش گرت روزِ واپسین از مرتضیٰ علیت امید شفاعت است
هر جا که مدح حیدر و آتش آدا کنند آنجا مقیم ساز اگر نیم ساعت است
لوحی کسی که مادح داماد مصطفاست لوح دلش منیر چو صبح سعادت است^۱

ناگفته نماند که مَدَاحی در کنارِ روضه‌خوانی (با رواج یافتن کتابِ روضه‌الشَّهداء کاشفی)، در همان فضا و صورتِ قصه‌خوانی و نقلی ارائه می‌شده به نحوی که مَدَاح، داستانی عامه‌پسند را در قالبی بیشتر موزون و هیجان‌آور در کوچه و میدان و بازار و گاه مسجد و البته در میانِ انبوه همکیشانِ خویش روایت می‌کرد و اعجاب و تحسین و یا خنده و گریه مخاطبین را برمی‌انگیخت.

اینکه مَدَاح با روشی خاص و حتی توأم با حرکات نمایشی، شماری از رهگذرانِ کوچه و بازاری را در اطراف خود گرد می‌آورد، عده‌ای از شاهدانِ این مناظر را بر آن داشته که این مدح‌گویان را با عنوانِ «معرکه‌گیر» یاد کنند. قاضی نورالله شوشتری در مناظره‌ای که با نویسنده فوحت دارد (اسئله یوسفیه)، شیعی سبزواری (صاحبِ مصابیح‌القلوب) را مَدَاحِ معرکه‌گیر می‌خواند^۲ و می‌ریوسف استرآبادی پاسخ می‌دهد: «... و آنکه صاحبِ مصابیح‌القلوب را قدح کردند که مردِ مَدَاحِ معرکه‌گیر بوده، می‌گوییم در اینجا سخن نمی‌گنجد چرا که او مردی بود از مردمِ خوب سبزواری و کمال صلاحیت و فضیلت داشته و مسلّم عصر خود بوده. بر تقدیر تسلیم که مَدَاح و معرکه‌گیر بوده، مگر ندانستند که مَدَاحی و معرکه‌گیری در اظهار فضایل حضرت امیر - علیه‌السلام - عینِ عبادت است!؟».

شاهنوازخان نیز آنگاه که به ذکرِ ملا نظام معمایی می‌پردازد و شرح حال وی را با نظام دستغیب شیرازی درهم می‌آمیزد، چنین می‌نویسد: «وی مورّخ و خوش طبع و شاعر

۱. همان، ص ۶۵۸.

۲. نک: مقاله «مجموعه مناظره قاضی نورالله شوشتری و می‌ریوسف حسینی استرآبادی»، علی حیدری یساولی، میراث شهاب.

معرکه گیر است. در میدانِ سعادتِ شیراز، وقتِ عصر، بساط افکندی و به مناقب خوانی خاندان طیبین الطاهرین مشغول شدی».^۱

این معرکه ها برای مدّاحان - که بسیاری از آنها پاکی نیت و خلوص عقیدت داشتند - خالی از سود مادی نیز نبوده و چنانکه آوردم به تبعیت از مجالس قصّه خوانی که هیچگاه از مجالس و محافل ایرانی رخت بر نبست، طلبِ زر و سیم از حاضرین جزء لاینفک آن اجتماعات بوده است. کاتبی ترشیزی (م ۸۳۹) شاعر نامبردار عهد تیموری، در قطعه ای خطاب به یکی از قصّه خوانانِ معاصرش، به این بخش از مجالس قصّه خوانی اشارت دارد:

بوسعیدا، سخن هرزه مگو قصّه مخوان آخر کار چو دانی که ببايد مُردن
هر حکایت که کنی ز رطلبی از مردم به حکایت نتوان مالِ کسان را خوردن^۲
شوریده، مدّاحِ همزمان با کاتبی شاعر، که در تذکرها از وی با عنوانِ باباشوریده قصیده خوان (شاید هم قصّه خوان بوده) یاد می شود، یکی از مجالسِ مدّاحی را از زبان یک ناظر توصیف می نماید که گویا مدّاح در میان یا پایانِ مجلس، سگّه ای را به روشی خاص و با ذکر نامِ ائمه معصومین - علیهم السلام - طلب می کرده است:

... که روزی من به هندستان بُدم در خطّه دهلی
ز بهر سیر، بیگامی گذر کردم سوی میدان
گروهی مردمان دیدم به یکجا جمع گردیده
شدم اندر همان مجلس نشستم پهلوی ایشان
در آن هنگام مدّاحی ز مدح حیدر صفدر
ولایت نامه ای می خواند همچون بلبلِ دستان

۱. بهارستان سخن، ص ۳۵۳.

۲. نک: مقاله «کاتبی ترشیزی، زندگی و شعر او». علی حیدری یساولی. نامه انجمن.

چو آخر کرد آن مَدّاحِ مَدّاحی در آن مجلس
 به عشقِ هر امامی خواست دیناری طلب ز ایشان
 چو دینارِ امامِ هشتمین شاه خراسان خواست
 ستاده بود آنجا خواجه‌ای گفتش بیا بستان
 به پیشش رفت و در دم تنگه سرخی برون آورد
 ببوسید و بداد اندر کفِ مَدّاحِ خوش الحان
 دُوم دینار هم بر عشقِ سلطانِ خراسان خواست
 همان خواجه بدادش تنگه سرخی دگر ز احسان

در پایان این بخش ذکر این نکته ضروریست که منظومه‌های مدح و منقبت، از عهد تیموریان (اواخر قرن ۸هـ.) تا به امروز، اصولی چون رعایتِ فهم و درک مخاطب، سادگی و خالی بودن از تعقیداتِ لفظی و معنوی، تهی بودن از جنبه‌های زیبایی‌شناسانه و بلاغی (و به قول میر سید یوسف استرآبادی، عاری بودن از صنایع شعریّه و بدایع نظمیه) را در کنارِ عدمِ تقلیدِ خاص به روش‌های فنی و تاریخی به خوبی آشکار می‌سازد و سرایندگانِ توانایی چون ملا حسن کاشی و ابن حسام خوسفی در میانِ شمارِ فراوانِ مَدّاحانِ بی‌سواد و بی‌ذوق توانسته‌اند خود را به عنوانِ قصیده‌پردازان و سخن‌سنجانی قابل قبول در نزد اهل ادب بنمایند.

مدح و معجزاتِ جُنگی‌ست در ۲۳۴ برگ شامل قصّه‌هایی آمیخته با افسانه دربارهٔ کرامات و خوارقِ عاداتِ حضرت علی - علیه‌السلام - و نیز مناقب و فضایلِ چند تن از ائمهٔ معصومِ شیعه که شماری از «مَدّاحان»، «مناقب‌گویان» و «قصّه‌خوانان» در قالبِ مثنوی و قصیده به رشتهٔ نظم کشیده‌اند و شخصی به نام عوض آقا آنها را به سال ۱۱۷۹ در این مجموعه گرد آورده و در برگِ ۲۲۳، الف نوشته: «مدایح؛ پنجم شهرِ ربیع‌الاولی (کذا) یوم جمعه به وقتِ غرّه ماه سنبله، حسب‌الفرمایش نور چشم از عمر»

کامیاب، جلال شاه، عافاه الله، این چند معجز ضرغام دین امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب - علیه الصلوة والسلام - از قلم شکسته رقم به تحریر درآمد. امید از ناظران آنکه اگر در جایی خطایی ملحوظ گردد، از آثار غباوث و جهل نشمارند و به مزاح نکته نگیرند و به گلزلی رأفت و عنایت اصلاح، و کاتب را به دعای مغفرت یاد نمایند؛ کتبه العبد العاصی، عوض آقا».

گویندگان این مدحیه‌ها و قصه‌ها از این قرارند: آتشی، ناصر خسرو (نه ناصر خسرو قبادیانی)، بیدلی، کاشی، درویش، سلیمی، میر محمد رضا احقر، قراضی، قاری، افچنگی، فارغ، علی بن حجازی، توحیدی، عبدالعلی، سعدی فارسی، سلیمان غورچی، ثنایی، قطبی، جلال جعفری، کمانگر، شوریده، ابن حسام، ادهم، آنوری (نه آنوری ابیوردی)، فروغی، فریدی، نظیری، باقری، میرزا جویا و فارغای مشهدی.

محتویات و ویژگی‌های جنگ مزبور از این قرارند:

۱. «قصه چاه بئر العلم و جنگ امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - با جماعت جَنّیان»؛^۱

قصیده‌ای ۱۳۷ بیتی از آتشی،^۲ با مطلع:

ای دل ار خواهی که یابی ره سوی دارالجنان در مدیحِ مصطفی و مرتضی بگشا زبان

۱. صص ۵-۲۶ دستنویس.

۲. نویسنده عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۴۳۸ پس از ذکر سراینده‌ای به نام «آتشی» که در اواخر حکومت سلطان حسین بایقرا و در عهد شاه اسماعیل صفوی روزگار می‌گذرانده، تصریح می‌نماید: «به جز وی، چند آتشی تخلص، از متوسطین و متأخرین در میدان ظهور خُرامش کرده‌اند. هر که را شعر یافتیم، مذکور می‌شود». سپس می‌نویسد: «و از جمله آتشی تخلصان متأخرین، بنده، آتشی قصه‌خوان را در بغداد دیده‌ام». (همین عنوان «قصه‌خوان»، قرینه‌ای است که می‌تواند چهره آتشی مدّاح را روشن‌تر نماید). سومین کسی که در تذکره مزبور، با تخلص آتشی، معرفی می‌شود، آتشی شروانی است؛ «آتش کانون سخندانی، ظلمات آب‌زندگانی، آتشی شروانی، شاعری قادر ماهرگرم سخن است و خالی از رقت طبع و ماده علمی نبوده. در عهد شاه طهماسب به عرصه ظهور بوده. قصیده‌گویی مقرر و نامجویی مشهور است».

مجالس النفاثات، ص ۱۷، از آتشی تخلصان، به آتشی مشهدی، خمسه‌سرا و گوینده مثنوی خیال و وصال، و آتشی شیرازی نانو اشارت می‌کند. همین سراینده اخیر در تحفه سامی، ص ۳۶۶ اینگونه شناسانده شده: «از جمله شعرای مشهور شیراز بود. او را با صبوچی، ابواب هجو مفتوح شده بود. همدیگر را هجوهای رکبیک می‌کردند».

که در بیت ۱۳۵ می آورد:

آتشی را ز آتش دوزخ رهانده ای کریم از صراط مستقیمش سهل و آسان بگذران

۲. «معجزه زنده نمودن اعرابی که عم خود گشته بود و ماندن او به خدمت امیر - علیه السلام»؛^۱ قصیده ای ۱۱۸ بیتی از ناصر خسرو،^۲ با مطلع:

به نام ایزد دانای دین خداوند زمین و چرخ گردان
که در بیت مقطع می آورد:

آیا از جان مُحَبِّ آلِ یاسین علی را ناصر خسرو ثناخوان

۳. «قصه عروسی رفتن خاتون دوسرا، حضرت فاطمه زهرا - علیها التَّحِیةُ وَالسَّلَامُ»؛^۳ قصیده ای در ۹۷ بیت از بیدلی،^۴ با مطلع:

باز به طَرفِ چمن از اثر نوبهار آنچه دل غنچه داشت کرد همه آشکار
که در بیت ۹۴ می آورد:

بیدلی شاعرم مَدَحِ آلِ رسول طبع سخن سنج من کذب ندارد شعار^۵

۱. صص ۲۶-۳۷ دستنویس.

۲. از این ناصر خسرو تا آن ناصر خسرو قبادیانی، تفاوت از زمین تا آسمان است و در تذکرها، نام و اثری از وی به چشم نمی خورد. شاید همان سید شاه ناصر ترمذی، معاصر و مُجَالِسِ سلطان بهادرخان گجراتی که در مدح حضرت علی - علیه السلام - و ائمه اطهار (ع) اشعار فراوانی دارد، باشد. (درباره شاه ناصر، نک: تذکره خوشگو، ص ۷۱۳).

۳. در مجالس النفاثین، ص و عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۷۸۹، از چند سراینده با تَخْلِصِ «بیدلی» یاد می کنند. از میان آنها، «والده شیخ زاده انصاری، همشیره شیخ عبدالله دیوانه [که] در هرات بوده» با گوینده این قصیده، بیشتر مناسبت دارد.

۴. برای نخستین بار، نویسنده این سطور که به تصحیح و انتشار «فَوَاحِشِ الْقُدُس» میر یوسف علی حسینی استرآبادی (در دو مجلد) دست یازیده، در مجلد دوم، پانوشِتِ صَفْحَهٔ بیست و یک کتاب مزبور، این قصیده بیدلی را آورده است. پس از آن، جناب آقای جواد بشری، در مجله آینه پژوهش (سال بیست و دوم، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۹۰)، مقاله «کتاب و کتاب پژوهی: پابرجا»، طبع عنوان «دو قصیده قدیمی در مدح حضرت فاطمه - سلام الله علیها - احتمالاً از آسیای صغیر»، ص ۶۴، این قصیده را براساس دستنویس شماره



۹۶۱۵ کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی (ره) (که در فاصله سال‌های ۹۴۴-۹۴۶ ق کتابت شده) نقل می‌نماید و بیشتر می‌نویسد: «براساس قرائن خطّ - که نوعی خطّ نسخ / نستعلیق تحریری عوامانه است - و نیز محتویات نسخه، می‌توان احتمال داد نسخه در آن سوی مناطق شمال غرب ایران کتابت شده و حتی شاید با دقت بیشتری بتوان آن را از آسیای صغیر دانست. وجود بخشی از میراث شمس تبریزی در این مجموعه (اوراق ۷۷-۸۳) خود مؤید این مدّعاست. با این حساب اگر شاعران ناشناخته‌ای که شعرشان در پایان مجموعه به همان خطّ سایر بخش‌ها کتابت شده، از شاعران شناخته شده نزد کاتب مجموعه بوده باشند - که معمولاً اینگونه استدلال‌ها در مورد سفینه‌ها و شاعران ناشناسشان تداول دارد - باید بیدلی شاعر ... را از سرایندگانِ عوام قرن نهم یا نهایتاً اوایل دهم هجری در بلاد عثمانی دانست که شاید با وجود پابندی به مذهب تسنّن از منظر فقهی (شاید حنفی و احتمالاً با رویکرد اشعری)، اشعار مدحی در مورد فاطمه زهرا (س) می‌سروده‌اند. این ... شعر ... احتمالاً در مجالس مذهبی منطقه قرائت می‌گشته‌اند».

درباره این بخش از نوشتار جناب آقای بشری، چند نکته شایان توجه است:

نخست آنکه در دستنویس کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، پس از بخش‌های ترجمه السبعیات فی مواعظ البریات، بلبل‌نامه، سیر و سلوک، رساله‌ای در عرفان، وصایای پیامبر به حضرت علی - علیه السلام، بستان العارفین و تحفة المریدین، معراج‌نامه، قصیده در مدح فاطمه - سلام الله علیها، حکایت جمجمة سلطان از زبان شیخ عطّار چنین نوشته شده: «الهی، به حرمت سید کائنات و خلاصه موجودات که بر اهل مجلس ما رحمت فرمایی و حاجت جمله را برآورده گردانی و صلّی الله علی محمد وآله أجمعین». که مؤید خواننده شدن این اشعار در مجالس مذهبی ست.

دیگر آنکه قرائن مورد استناد جناب بشری در اینکه دستنویس مزبور متعلّق به حوزه جغرافیای آسیای صغیر است، کافی و قانع کننده نیست و حتی نمی‌توان به عنوان قرینه به حساب آورد. و درباره خود قصیده مزبور گفتنی ست، کتابت آن در نهایت لغزش و بسیار مغلوط انجام گرفته، جالب است که این قصیده در دستنویس مورد استفاده آقای بشری ۸۱ بیت می‌باشد و در نامه‌ای که آقای حسن ذوالفقاری به عنوان تکملة مقالة فوق‌الذکر ارسال کرده‌اند و در بخش استدراکات مقالة «کتاب و کتاب‌پژوهی، پابرگ ۱۲» (سال بیست و دوم، شماره یکم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰)، ص ۹۸ منتشر شده، آمده: «منظومه عروسی رفتن فاطمه زهرا - سلام الله علیها - قصیده‌ای ۷۸ بیتی از شاعری ناشناس است». البته منبع آقای ذوالفقاری همانا کتاب چاپ سنگی این داستان منظوم بوده که در کتاب ادبیات مکتب‌خانه ایران (ج ۱، ص ۵۰۷-۵۱۴) ثبت نموده است. حال آنکه شمار ابیات در قصیده منقول در این مجموعه ۹۸ بیت می‌باشد و از حیث درستی در ضبط واژگان و ترتیب ابیات بر هر دو صورت انتشار یافته توسط آقایان بشری و ذوالفقاری پیشی دارد:

«باز به طرف چمن از اثر نوبهار	آنچه دل غنچه داشت کرد همه آشکار
لاله پژمرده باز زندگی از سرگرفت	باد مسیحا نفس کرد به بستان گذار
مجلس عشرت نهاد بلبل سرمست باز	غنچه صراحی شده لاله شده کاسه‌دار
گل به تکلف نهاد خوشه زر بر طبق	نخل به تعظیم کرد نقد شکوفه نثار





شد چمن آراسته، سرو سرافراشته
 برطرف جویبار خیمه زده نارون
 بر صفت خادمِان آخته سوسن زبان
 گشته قرین هر طرف خار و گل اندر چمن
 موج زنان آب جوی صورت او در نظر
 گاه به صحنِ چمن فرشِ زمرد فکند
 سوسن و نسرين و گل همچو کنیزان خاص
 غنچه و گل در چمن گشته چو ابرق و طشت
 دامن خود پر عبیر کرده گل و نسترن
 حضرت خیرالنساء، زوجِ ولیِ خدا
 گوهر درج ثمین، اختر برج یقین
 تا مگر از راه لطف بضعة احمد کند
 در حرمش جبرئیل آمده دستاس کش
 از صفت ذاتِ او شمه‌ای گویم سبق
 این سخن معتبر نیست ز جای دگر
 هست روایت که چون حضرت شاه رسل
 دشمن او شد عرب از سر شور و تعب
 حضرت خیرالنساء بود انیس پدر
 مگه همه خویش او لیک همه دشمنش
 روز چو کردی رسول گوشه طاعت قبول
 شب چو شدی مصطفی سوی مقام آمدی
 بود میان قریش عشرت و شادئ و عیش
 نامزد مشرکی دختر یک کافری
 گشته زن بولهب چون بئی آراسته
 دختر عبدالعزیز چهره برافروخته
 خواهر بوجهل گفت با همه کای خواهران
 هیچکس اندر عرب سور نبود اینچنین
 پیش محمد رویم در طلب دخترش
 چون نگرد زیت ما خسته شود خاطرش
 گردن ما پر گهر، پای به خلخال زر
 فاطمه چون حال ما بیند و احوال ما

مقنعه برداشته دختر گل از عذار
 خیمه زده نارون بر طرف جویبار
 گفته به شرح و بیان مدح شه نامدار
 چون سپر و نیزه حیدر دلّ دل سوار
 تیغ پر از جوهری آمده چون ذوالفقار
 ابر ز کف برگرفت پُر ز دُر شاهوار
 منتظر خدمتند جمله به لیل و نهار
 مجمره لاله پُسر، سنبل و مشک تثار
 نرگس بیمار را دیده پر از انتظار
 بنت نبی الوری، مادر دو شهسوار
 عصمت دنیا و دین، سیّده روزگار
 همچو نسیم بهشت سوی گلستان گذار
 رفته به گیسوی خویش حور ز راهش غبار
 چشم خرد برگشا حرف مرا گوش دار
 نیست دُرّو اختراع، نیست درو عیب و عار
 کرد به امر خدا ملت خود آشکار
 خاصه که قوم قریش گشت ازو دلفکار
 مادر او رفته بود جانب دارالقرار
 کس نشدی پیش او زان همه خویش و تبار
 یگه و تنها بتول بود مدام اشکبار
 روزه گشادی به هم آن دو عزیز کبار
 بهر عروسی مدام در پی گشت و گذار
 جمله زنان عرب در زر و زیور به کار
 خواهر بوجهل نیز در حُلّ ز رنگار
 بند همه جانبش کرده حمایل قطار
 هست مرا یک سخن می‌کنم اظهار کار
 زینت ما بر دوام، دولت ما برقرار
 فاطمه را آوریم بهر عروسی به دار
 جامه ما نازنین، جامه او پاره پار
 چند کنیزان دگر، خدمت ما را به کار
 از زر و از مال ما زود شود شرمسار





جمله زنان لعین چون بشنیدند این
آن همه زن در زمان، سوی محمد روان
ما همه خویش توایم، تو ز چه بیگانه‌ای
پیش تو زن آمدیم چون که تویی فخر ما
هیچ کس اندر عرب نیست ز خرد و بزرگ
فاطمه مخدوم ماست، همره ما می‌کنی
چون بشنید این سخن خاتم پیغمبران
گفت: زنان عرب آمده از بهر تو
فاطمه چون این شنید، آه ز دل برکشید
گفت: زنان عرب دشمن جان منند
بود چو مادر مرا این همه هر صبح و شام
مادر من چون نمائد هر یکی خاتون شدند
نیست مرا جامه‌ای، نیست مرا چادری
جمله به زینت تمام، همه‌ی خاص و عام
مادر من زنده نیست ای پدر نازنین
دختر عبدالعزیز جامه زربفت بر
شاه رسل چون شنید این سخن از فاطمه
فاطمه در گریه شد، دود برآمد ز عرش
از حرم کبریا روح قدس در رسید
فاطمه را کن روان سوی عروسی قریش
گفت به دختر رسول: امر شد از حق که زود
فاطمه چون این شنید، گفت که: فرمان برم
چون بشنید این سخن، حضرت جبریل گفت:
من بروم در بهشت جامه پیارم تو را
چون بشنید این سخن، سید آخر زمان
گفت: شمایان روید تا به مقام عروس
آن همه اندر زمان سوی عروسی شدند
جمله زنان عرب گشته به دل شادمان
از فلک آمد امین همره ده نازنین
در بغل آن یکی بخچه پر از جامه‌ها
وان دگری آینه همره صندوقچه‌ای

خاطرشان شاد شد در دم ازان نابکار
کای شه پیغمبران وی نبی کردگار
گر نه تویی یار ما، ما همه هستیم یار
لطف تو چون بی‌حد است، حاجت ما را برآر
کو به عروسی ما پرنگرفت اعتبار
تا شود از نکهش مجلس ما مشکبار
رفت بر فاطمه با لب گوهر نثار
چیت بگو رای تو، تا دهم آن را قرار
عارض او بر فروخت همچو گل نوبهار
غیبت ما می‌کنند جمله به لیل و نهار
در پی خدمت بُدند بر در ما بنده‌وار
شد همه را این زمان جامه دو و سه و چار
نیست مرا زینتی، نیست مرا گوشوار
من چو روم، ای پدر، با تن تنها و زار
من چو غریبان روم جانب چندین هزار
خواهر بوجهل نیز در خلل زنگار
آه ز دل برکشید، دیده شدش اشکبار
سید مرسل گرفت زود سرش در کنار
گفت که: یا مصطفی، امر شد از کردگار
قوم عرب را مده بیش ازین انتظار
تو به عروسی روی، خیز توقف مدار
من به عروسی روم، با سروپایم چه کار
فاطمه را، ای نبی، گوی که دل جمع دار
کز ید قدرت بُود رشته آن بود و تار
رفت بر آن زنان با لب گوهر نثار
فاطمه خواهد رسید از پی‌تان بی‌قرار
خنده زنان یک به یک، غیبتشان کار و بار
فاطمه خواهد شدن بر در ما بی‌وقار
حور بهشتی چنین از سروپا گل‌عذار
در کف آن یک دگر مروحه، عود و قمار
وان دگری مجمره در کف خود بنده‌وار





حور دگر دوشکی بسته به یک پرده‌ای
 بنخچه بر فاطمه حور نهاد و چه گفت؟
 فاطمه دربرفکند جامهٔ فردوس را
 مشک و عبیر بهشت بر سر او بیختند
 چادر استبرقی بر سرش انداختند
 پیشرواش جبرئیل بر صفت خادمان
 کز در آن جایگاه حضرت روح القدس
 نعره‌زنان: ره دهید سیدهٔ دهر را
 چون به در خانه شد حضرت خیرالنساء
 از پی جبریل، حور دوشک زهرا به کف
 همچو ستاره ز پی رخ بنمودند حور
 چادر عصمت به سر، خلعت جنت به بر
 امّ شبیر و شبیر، سیدهٔ بحر و بر
 چون ز سرش برگفت چادر استبرقی
 جمله زنان عرب غایب و حاضر شدند
 مجمره گردان شده، مروحه جنبان شده
 نور تتق بسته بود از رخ او تا به عرش
 بر سر خیرالنساء، حور به امر خدا
 مردم نظّاره را پشت همه بر عروس
 هند فرو شد به خون، خواهر بوجهل نیز
 دوست که دشمن همه در نظر فاطمه
 جمله زنان دگر جانب زهرا شدند
 عذر قدمهای تو ما چه توانیم گفت؟
 گر تو اجازت دهی خوان بکشیم این زمان
 زانکه شما مشرکید، چیز شما پاک نیست
 از دم خیرالنساء وقت عنایت رسید
 قوّت اسلام یافت از شرف فاطمه
 دولت دنیا و دین دوستی مرتضاست
 بیدلی شاعرم ماح آل رسول
 بیشتر شعر من معنی قرآن بود
 طبع سخن سنج من کرد به یک روز نظم

قالی ابریشمی حور دگر در کنار
 جامه به بر برفکن، ای فلک پرده‌دار
 بر سرش افکند حور معجزگوهر نثار
 گیسوی او ساختند بار دگر مشکبار
 شد به عروسی روان بضعةٔ صدر کبار
 از پی او حوریان همچو کنیزان قطار
 بر صفت خادمان چوب به کف استوار
 دختر شاه رسل، چشم و چراغش نثار
 شد چو خبر اندرون، پیش صغار و کبار
 آمد و در صدر داد منزل او را قرار
 فاطمه اندر میان همچو مه ده چهار
 در حلال سیم و زر فاطمه تاجدار
 دختر خیرالبشر، چشم و چراغ کبار
 خانه پر از نور شد از رخ آن شهریار
 رخ بنمود آفتاب شب پره شد خاکسار
 حور فلک گرد و آن هم ز یمین و یسار
 روح امین کرده بود خدمت او اختیار
 چند طبق سیم و زر کرده همان دم نثار
 بر رخ زهرا تمام واله و حیران و زار
 دختر عبدالعزیز کرد همان دم فرار
 همچو کنیزان به پا چاکر و خدمتگزار
 کای ز تو ما را به دهر بر همه کس افتخار
 جان و دل ما تو را بباد فدا صدهزار
 حضرت خاتون چه گفت، نیست مرا خوشگوار
 گر همه مؤمن شوید طعمه بود خوشگوار
 قرب چهل زن ازان قوم شدند رستگار
 صلّ علی مصطفی سیدنا، اقتدار
 هر که پی آل رفت، زود برست او ز نار
 طبع سخن سنج من کذب ندارد شعار
 باز حدیث رُسل همچو دُر شاهوار
 بر صفت اهل بیت شعر چنین آبدار



۴. «هفت بند کاشی» که در متن و حواشی مسطور است،^۱ و در فهرست ابتدای دستنویس نیامده است.

۵. «قصیده رهن گذاشتن حسنین برای قرض سائل»؛^۲ قصیده‌ای ۱۳۴ بیتی از سراینده‌ای که گویا درویش^۳ تخلص داشته، با مطلع:

می‌گشایم من زبان در مدح شاه اولیا آن امیرالمؤمنین یعنی علی المرتضی
و در بیت ۱۳۸ می‌آورد:

مؤمنان را حاجت دنیا و دینی را برآر وز طفیل شاه من، بیچاره درویش را
۶. «قصه انار آوردن از بهشت برای حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام»؛^۴ قصیده‌ای ۵۲ بیتی از سلیمی، با مطلع:

کیست دانی قسم جنت و نار حضرت مرتضی شه آبرار
که در بیت‌های ۴۷ و ۴۸ آورده:

چون سلیمی اگر به جان داری به ولای ولی حق اقرار
در تولای دوستانش کوش باش از جان موالیان را یار
گفتنی ست این قصیده در دیوان سلیمی تونی، که به کوشش آقای سید عباس رستاخیز و

→

هست امید گدا آنکه به روز جزا دست بگیرد مرا شافع روز شمار». همچنین حکیم برده‌ای و عارف غزنوی، سنایی - رحمه الله - در مقدمه‌ای که بر دیوان اشعارش نوشته، روایت مزبور را با کلماتی دلکش و عباراتی خوش در قالب نثر آورده است.
۱. صص ۴۶-۵۲ دستنویس.
۲. صص ۵۲-۶۵ دستنویس.

۳. سرایندگان فراوانی، با عنوان و تخلص درویش در تذکرها مذکورند: درویش بیگ ایلچی، درویش بیگ جغتایی، مولانا حاجی درویش، درویش حسین مذهب خراسانی، درویش روغنگر، درویش سرخسی، درویش سلطان علی، درویش شماع و پهلوان درویش محمد. همچنین درویش آق‌طع و درویش سیّه در جنگ علی بن احمد (شماره ۳۵۲۸ دانشگاه تهران).
۴. صص ۶۵-۶۹ دستنویس.

با مقدمه آقای حسن عاطفی به چاپ رسیده، ۳۶ بیتی است و ۱۶ بیت آن را بدون هیچ توضیحی حذف فرموده‌اند؛ بیت‌های نیامده در دیوان چاپی (ص ۱۰۰ و ۱۰۱) از این قرارند:

(الف) پس از بیت ۲۲ دستنویس، پس از بیت ۲۲ چاپی:

«سید کائنات با بوبکر	گفت از روی لطف و حلم و وقار
کاین امانت ببر به نزد علی	که حق اوست، حق به وی بگذار
دید بوبکر میوه جنت	گفت با خود یکی ازین بردار
بُرد نه تا ازان به نزد علی	خود یکی برگرفت صاحب غار
مرتضی گفت کاین نه حق من است	باز پس بر که راست نیست شمار
زان اناری که کرده بود نهان	کرد اضافت بران به زاری زار
برد باز پیش مصطفی، بوبکر	به عمر داد انار دیگر بار
برگرفت او یکی به اندر راه	بُرد نه پیش حیدر کُزار
شه نکرد چون قبول زان ز عمر	زرد شد از خجالتش رخسار
آن انار دگر اضافت کرد	برد باز پیش مصطفی به قرار
هم بران گونه عثمان را	داشت او هم همان طریق به کار
مرتضی زو نکرد انار قبول	باز پس برد با دل افکار»

(ب) پس از بیت ۴۳ دستنویس، پس از بیت ۳۱ چاپی:

«آن کسانی که با علی بودند	در همه وقت خائن و غدار
غیر شرک و نفاق و کین زیشان	هیچ چیزی دگر نشد اظهار
به خدا ار چه هست اقرارت	سزد ارشان بدی کنی انکار (۴)»

(ج) پس از بیت ۵۰ دستنویس، پس از بیت ۳۴:

«همه خیر از عدوی شاه دریغ	دار و لعنت ازو دریغ مدار»
---------------------------	---------------------------

۷. «قصهٔ آب آوردن از بهشت جهت غسل حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام»؛^۱
قصیده‌ای ۷۷ بیتی^۲ از سلیمی، با مطلع:

به نامِ قادرِ قیومِ اکبر که نامِ او کند دل را منور
که در بیت‌های ۶۰ و ۶۱ می‌آورد:

سلیمی، روز و شب باش از دل و جان غلامِ مدحگو مولا و چاکر
به مدّاحی حیدر بگذران عمر ز هر صنعت که دیگر هست بگذر

این قصیده هم در دیوان چاپ شده از سلیمی، ۶۷ بیتی ست و ده بیت، بدون هیچ‌گونه توضیحی، حذف شده است! بیت‌های حذف شده از دیوان چاپی (ص ۱۲۴-۱۲۷) از این قرارند:

الف) پس از بیت ۴۱ دستنویس، پس از بیت ۴۰ چاپی:

«که بود و کیست در عالم به جز تو که او کلّ العجائب راست مظهر»

ب) پس از بیت ۴۳ دستنویس، پس از بیت ۴۱ چاپی:

«تویی مشکل‌گشا بر انس و بر جن تویی فرمانروا در بحر و در بر»

ج) پس از بیت ۶۵ دستنویس، پس از بیت ۶۲ چاپی:

«به پاکئی بتول و عترتِ او به حقّ حرمتِ شبّیر و شبّر
به زین‌العابدین کز گریه بردن روانش آب بود از نرگس تر
به علمِ باقر و تصدیقِ صادق به حلم و حکمتِ موسی و جعفر
به حقّ سیدِ مسمومِ مظلوم رضا مقتولِ مأمونِ ستمگر
به تقویّ تقی کو همجو آبا به پاکی از همه پاکان بُد اَطهر

۱. صص ۷۰-۷۶ دستنویس.

۲. دیوان چاپی، ص ۱۲۷، در پایان، این بیت را افزون دارد:

«تولّا کن به حیدر در دو عالم گرت پاک است جای خوابِ مادر»

به تعظیمِ نقی، هادیِ ایمان به حقِّ عسکری آن شاهِ عسکر
به حقِّ قائم آلِ محمد که گیرد صیتِ عدلش هفت کشور^۱

(د) پس از بیتِ ۷۳ دستنویس، پس از بیتِ ۶۳ چاپی:

«سر اندر پیش از عصیانِ نمانم همه در کارِ خود حیران و مضطر»

۸. «قصّه خداوند غسل و مسلمان کردن امیرالمؤمنین - علیه السلام - ایشان را»؛^۱

قصیده‌ای ۱۰۱ بیتی^۲ از سلیمی، با مطلع:

مرا پیوسته تا در جان بُود جان به جان گویم ثنای شاهِ مردان
که در بیتِ مقطع می‌آورد:

سلیمی را طفیلِ جمله یا ربّ بیامری به فضل و لطف و احسان

این قصیده نیز در دیوانِ چاپیِ سلیمی (ص ۲۳۸ - ۲۴۲)، ۸۰ بیت می‌باشد و ۲۱ بیت از اصل ناپدید شده است. بیت‌های مفقود شده، در پی هم، از دستنویسِ موردنظر، چنین رُخ می‌نمایند:

«ابوبکر از میانِ قوم برخاست	که ای سید، مرا گر هست خرمان،
رَوم سر کرده جمعی ازان قوم	ستانم مال و سازمُشان مسلمان
نبی گفتش برو گر می‌توانی	به شرطِ آنکه ناری باز بطلان
روان شد با بسی مردم ابوبکر	تصوّر کرد کاین کاری ست آسان
همی رفتند تا جایی رسیدند	که آنجا بوده‌اند آن قوم سکنان
چو گشتند آگه آن کِفّار، کردند	به عزمِ جنگِ رو در صفّ میدان
بدیشان گفت بوبکر ای جماعت	اگر دارید راه و رسمِ انسان

۱. صص ۷۷-۸۶ دستنویس.

۲. دیوانِ چاپی، ص ۲۳۸ این بیت را (بیت سوم) افزون دارد:

گدایِ چاکرانِ درگه او هزاران قیصر و فغفور و خاقان

رسولی ام من از پیش محمد
نبی فرمود کایشان را به اسلام
ز هر گونه سخن می گفت بوبکر
چو دیدند آن سخن از روی عجز است
به یک ره حمله ای کردند و بوبکر
به دنبالش روان گشتند اصحاب
همی رفتند یکسر تا مدینه
به پیش مصطفی آمد ابابکر
نبی گفتا چرا کاری کند کس
عمر برخاست کای سید، اجازت
رؤم در حرب با ایشان بگویم
نبی گفتا نه کار توسست این کار
عمر هم رفت و آمد باز مغلوب
برفت او هم بدان دستور آمد

چرا با من به جنگ آید زینسان
دلالت کن زکات مال بستان
شده از بیم همچون بید لرزان
نکردند آن جماعت گوش چندان
شد از راه هزیمت رویگردان
که تا نرسد بدیشان رنج و نقصان
ز کار خویشتن گشته پشیمان
سر اندر پیش از اندوه و حرمان
که می ناید برون از عهده آن
اگر باشد به قدر وسع و امکان
که من این کار را سازم بسامان
ولی چون هست عزمت منع نتوان
ز بعد او عزیمت کرد عثمان
هزیمت خورده با جمعی پریشان

۹. «قصه اژدر کشتن امیر - علیه السلام - در کوه قاف برای سیمرخ که به خدمت سید عالم استغاثه نمود»؛^۱ قصیده ای ۴۲ بیتی بدون ذکر تخلص، با مطلع:

در چنگ نفس باشی تاکی اسیر و حیران رؤ نفس را زبون کن گر عاقلی و مردان

۱۰. «معجزه در بیان رفتن امیرالمؤمنین به سر سد سکندر و جاهای دیگر»؛^۲

قصیده ای در ۹۳ بیت از سلیمی، با مطلع:

تبارک الله از آثار قدرت یزدان که کرد این همه صنع از کمال خویش عیان

با سه بیت پایانی:

۱. صص ۸۶ - ۹۰ دستنویس.

۲. صص ۹۰ - ۹۸ دستنویس.

به مدح شاه ولایت حدیث جان پرور بگو سلیمی و داد سخنوری بستان
به نظم، گلین این باغ را نوایی ده تویی چو بلبل مدحت سرای این بستان
که تا به دولت شه یابی از کلام حسن خلوص کاشی و حسن طبیعت حسان

۱۱. «سخن گشتن شخصی که به مداح امیرالمؤمنین - علیه السلام زیادتى نمود»؛^۱
مثنوی در ۱۵۹ بیت از شخصی با تخلص احقر؛^۲ بیت آغازین:

ز بعد حمد حق نعت پیمبر شوم مداح عالیجاه حیدر
بیت ۹۹:

مگر مدحی یکی مداح می خواند ز جوی دیده سیل اشک می راند
بیت ۱۵۸:

خداوندا به روز حشر احقر شود محشور با اولاد حیدر
۱۲. «قصه تهمت دزدی به شاه اولیاء و بروت کنندن آن شاه، مدعی را به معجزه»؛^۳
قصیده ایست ۶۲ بیتی از سلیمی، با مطلع:

اگر موالیی شاه و ائمه اطهار مخالفان علی را همیشه دشمن دار
بیت ۶۰:

منم سلیمی مادح که هست روز و شبم ثنا و مدح ولی خداست [راه] و شعار

۱. صص ۹۸-۱۱۳ دستنویس.

۲. همین داستان را سلیمی در قصیده ای ۸۴ بیتی به رشته نظم کشیده؛ با مطلع:
تا که باشد بر دهان گویا زبان مدح خوان مصطفی و آل او را مدح گوی و مدح خوان
و در بیت ۸۰ می آورد:

چون سلیمی مونسم مدح علی و آل را دار از شر لعینان خوارج در امان
نک: دیوان سلیمی تونی، به کوشش سید عباس رستاخیز، با مقدمه حسن عاطفی، صص ۱۹۶-۲۰۳، با عنوان:
«داستان شهادت مداح بلخی در مصر و زنده گشتن آن از حکم خداوند با کرامات امیرالمؤمنین علی
- علیه السلام».

۳. صص ۱۱۳-۱۱۹ دستنویس.

این قصیده در دیوان چایی (به کوشش آقای رستاخیز) نیامده است.

۱۳. «قصیده مدح و منقبتِ شمه‌ای از اعجاز امیرالمؤمنین - علیه السلام - من کلام

احقر میر محمد رضا»^۱؛ در ۱۱۷ بیت؛ با مطلع:

ابتدا کردم به نام خالقِ آرض و سما پادشاهِ بنده پرور ذاتِ پاک کبریا

بیت ۴۴:

ذکرِ احقر وردِ جانش فکر هر شام و سحر نعتِ حیدر یا علی و مدح شاه اصفیا

بیت ۱۰۱:

آحقرا، شأنِ تو باشد ارفع از شأنِ همه زانکه مدحِ شاه داری ورد، هر صبح و مساء

۱۴. «قصیده بازگشتن حضرت از فتح خیبر و رسیدن به وادی سموم و آب پیدا کردن

حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام»^۲؛ قصیده‌ای ست در ۱۰۶ بیت از شاعری با تخلص

قراضی،^۳ با مطلع:

سحر که مرغ زر اندود آتشین پیکر چو سرکشید ازین بیضه قضا و قدر

بیتِ مقطع:

به حق مهدی آخر زمان قراضی را ببخشی از کرم و لطفِ خویش ای داور

۱۵. «قصه جبرئیل و ارشادش در بیان معجزه امیرالمؤمنین - علیه السلام و آله»^۴؛

مثنوی است در ۱۶۰ بیت از قاری،^۵ با مطلع:

قصه جبرئیل و ارشادش که علی بود پیر و استادش

۱. صص ۱۱۹-۱۲۹ دستنویس.

۲. صص ۱۳۰-۱۳۹ دستنویس.

۳. تحفه سامی، ص ۳۵۳: «از شعرای قزوین است و مردی عامی‌ست، اما شعر بسیار در منقبت و غیره دارد. این بیت از اوست:

بتی دارم که از چشمش هزاران غمزه پیدا شد چه غمزه؟ غمزه نرگس، چه نرگس؟ نرگس شهلا».

۴. صص ۱۳۹-۱۵۴ دستنویس.

۵. شاید همان «محمود نظام البسه شیرازی» متخلص به «قاری» باشد. دیوان البسه وی شهرت دارد.

بیت ۱۶۱:

کاتب این حدیث قاری را جمله را تو به لطفِ خود بخشا

۱۶. «قصه باغی شدنِ دیوِ عفریت در عهد حضرت سلیمان و بسته گذاشتن حضرت امیر - علیه السلام - او را در همان عهد»؛^۱ قصیده‌ای است در ۴۷ بیت از افچنگی،^۲ با مطلع:

علم غیبی کس نمی‌داند به جز پروردگار / گر کسی گوید که من دانم ازو باور مدار

و از بیت یازدهم، سببِ سرایش خود را چنین می‌آورد:

نظم او نثرم سبب آن بُد که چون من از نجف / باز گردیدم به آمر خالق پروردگار
همره ما بُد گروهی مردم از سلطانیه / در عمل بودند گروهی مردم پرهیزگار
مؤمنان گفتا که چون فضل تو از فضل علی ست / روز نوروز است و وقت شادی و فصل بهار
بعد از احمد حیدرم باشد امام و پیشوا / مهر او در دل گرفتم عشق او کردم ثنا
پنج فرق است و ده و دو اندرونم سینه‌ام / مهر اهل بیت کرده در دل و جانم قرار
من حدیث قصه سلمان و دشتِ ارژنه / خواندم و برخاست ناگه فیلسوفی نابکار
گفت با من ای خراسانی چرا گویی چنین / تا کجا بُد مرتضی پیش از محمد آشکار؟!
آن موالی بانگ برزد از سر خشم و غصب / گفت ای نادان بی‌دین احمق ناخوش دیار...
قصه سلمان ز من باور نمی‌دانی کنون / از سلیمان خوانمت یک داستانی گوش دار
بیت ۴۵ تا ۴۷:

مؤمنان و دوستان را این سخن باور بُود / خارجی و ناصبی باور ندارد گو مدار
یا ز کاشان بودمی یا بودمی از شهر قوم / خاک پایم بوسه دادی مؤمنانِ آن دیار

۱. صص ۱۵۴-۱۵۹ دستنویس.

۲. عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۴۸۵: «مدّاح خاندان طیبین، افچنگی، قصاید بسیار در منقبت دارد، همه مدّاحانه، درویشانه و قلندرانه». نک: «دیوان افچنگی» دستنویس کتابخانه ملک، (نستعلیق قرن ۱۰ ه.ق)، جنگِ عبد اللطیف بیرجندی، دستنویس مجلس، ش ۵۱۷ و جنگ علی بن احمد، دستنویس دانشگاه تهران، ش ۳۵۲۸.

در تخلص گر چه از افچنگی شدم من ملک فاش
 لیک از افچنگیان دارم دل مجروح وار
 ۱۷. «قصه کشتی گرفتن حضرت امیر - علیه السلام - با حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله»؛ قصیده‌ای ست^۱ با مطلع:

بیا ای طوطی شکرستانِ علم الاسما بیا ای بلبل دستان‌سرای باغ کرمنا

۱۸. [مع الأسف، برگهای مربوط به این بخش، با دید نیامد.]

۱۹. «قضا و قدر فارغای مشهدی^۲ در معجزه حضرت امیر - علیه السلام»؛^۳ مثنوی
 در ۱۵۰ بیت از فارغ با مطلع:

بساط‌آرای دیوان حکایت نشاط‌افزای بستانِ روایت

و بیت ۱۴۹:

خوشا فارغ که از حضرت نظر یافت دلش از بوی و مهر آن خبر یافت

۲۰. «قصه جوانی که با دو فرزند به امر حضرت امیر - علیه السلام - در آتش رفته بود و معجزه نمودن آن حضرت علیه السلام»؛^۴ قصیده‌ای است در ۵۴ بیت از علی بن حجازی، با مطلع:

بیا بشنو آیا مرد سخندان ولایت‌نامه آن شاه مردان

و بیتِ مقطع:

علی بن حجازی گفته این نظم به سال هفصد و عشرين قرنان

۲۱. «قصه خُنتی آوردن به پیش حضرت امیر - علیه السلام - و احکام آن حضرت در باب میراث و غیره»؛^۵ قصیده‌ای است در ۱۱۲ بیت از توحیدی،^۶ با مطلع:

۱. چون برگهایی از دستنویس ساقط شده است، معلوم نشد که چند بیت می‌باشد.

۲. گویا شاه فارغی سبزواری متخلص به فارغ است. درباره وی نک: عرفات العاشقین، ج ۵، ص ۳۲۴۸.

۳. صص ۱۸۳-۱۹۵ دستنویس. ۴. صص ۱۹۵-۲۰۰ دستنویس.

۵. صص ۲۰۰-۲۱۰ دستنویس.

۶. عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۸۶۲: «صاحب نشئه توحیدی، مولانا توحیدی، از قصیده‌گویان عرصه متوسطین

سپاس آن پادشاهی را که بی مثل است و بی همتا ز کُنه ذات او عاجز همه افهامِ فکرِها
بیت ۱۰۶:

که توحیدی مسکین چون ازین دنیا رود بیرون میانِ جمعِ خَلقانش مکانِ عالمِ علیا
بیت ۱۱۱ و ۱۱۲:

مه صوم ز هجرت بود ضاد و لام و جیم آندم^۱ که شد منظوم زین دُرُها ز بحر دل چنین غرا
علی را دیدم اندر خواب و داد آن شاه تعلیم به نظم آوردَمش در نیمروز از فضل مولانا

۲۲. «قَصَّة بَرِّر که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - خود را برای فقیر فروخته بود»؛^۲ قصیده‌ای ست در ۱۲۹ بیت، از عبدالعلی،^۳ با مطلع:

ای سالکِ طریقِ هدایت دَمی بیا بگشا زبان به مدحِ خداوندِ کبریا
از بیت ۱۲۳:

من کیستم که دعویِ مدّاحی اش کنم جایی که کردگار بگوید و را ثنا
عبدالعلا به دولت شه دم همی زند کز چاکرانِ شاهی و مدّاحِ مصطفی

→

است و در روش و طرز متوسط». سپس دو بیتِ نخستِ قصیده مزبور را نیز ثبت نموده است. در کتاب تشیع و ولای اهل بیت (ع) در ادب قدیم فارسی، که همان جنگِ عبدالکریم مدّاح (مورّخ ۸۴۹ق) می‌باشد، قصیده‌ای از وی آمده با مطلع:

ای پایه کمال تو برتر ز نه فلک وی کرده خاک پای تو گُحل بصرِ مَلک

و مصحّح آن درباره توحیدی، به این سطور اکتفا کرده است: «سراینده قصیده شماره ۵۸، با تخلص توحیدی که از آن مطلبی راجع به خود او استفاده نمی‌شود. از این سراینده قصیده‌ای نیز با عنوان ولایت‌نامه امیرالمؤمنین، با همان تخلص در جنگ شماره ۳۵۲۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مورّخ ۸۴۴ و قصیده طولانی دیگر در سلام گفتن خورشید بر علی مرتضی، باز همان تخلص، در جنگ شماره ۱۳۶۰۹ مجلس آمده است. او در این قصیده دوم، خود را درویش سلطان سیرت خوانده و می‌گوید که آن را در طول پنج روز در ماه رمضان سال ۸۳۴ (ضاد و لام و جیم) سروده است».

۱. یعنی ۸۳۴ق. ۲. صص ۲۱۱-۲۲۲ دستنویس.

۳. در عرفات العاشقین، ج ۵، صص ۲۷۶۱ و ۲۸۸۰، ج ۶، ص ۴۰۱۵ سه شاعر با نام عبدالعلی ضبط شده است: ملا عبدالعلی نجاتی مشهدی، شاه عبدالعلی یزدی و مولانا عبدالعلی محوی.

لیکن به التماس محبّان خاندان این قصّه نظم کردم و دل یافت انجلا
وقتِ زوال بود که مطلع طلوع کرد وقت غروبِ شمس رساندم به منتها
عبدالعلی بگوی به هر دم هزار شکر کز چاکران شاهی و مدّاح مصطفّا
در مدحِ شاه طوطی شکرشکن تویی ای مدّعی بمیر خوارچ تو از عنا
بر قامت تو خلعت مدّاحی علی زبینه است، هست بر این عالمی گوا

۲۳. قصّه سردادنِ علی مرتضی، وصی المصطفی، علیه التّحیة والتّناء، در راه خدا؛^۱
قصیده‌ای ست در ۱۲۸ بیت، از آتشی، با مطلع:

صبحدم چون رایت سلطانِ دین شد آشکار در هزیمت شد سپاه شام و خیل زنگبار
در این قصیده، ذکری از آتشی نشده است. میریوسف استرآبادی در فوحات القدس
(ص ۶۵۵-۶۶۰، مج ۱) این قصیده را به صورت نشر آورده و در ابتدایش آورده: «آتشی
مدّاح گوید».

۲۴. «قصّه خاتم بخشیدنِ حضرت امیر به سایل در رکوع»؛^۲ قصیده در ۶۴ بیت از
سعدی فارسی، با مطلع:

چون صبح بردمید ازین نیلگون سرا عالم گرفت مشعلِ جام جم نما
که در بیت مقطع آورده:

سعدی فارسی ز غلامان مرتضی ست زان گشته املح الشعرا، احسن الثّنا
۲۵. «قصیده بخشیدنِ امیرالمؤمنین، صد اشتر ... لعل و جواهر به سایل»؛^۳ در ۲۲
بیت از ناصر خسرو، با مطلع:

در شفاعت روزِ محشر آن امام ماستی پس تو را ای مؤمنان اندر بهشتی جاستی

۱. صص ۲۲۲-۲۳۴ دستنویس.

۲. صص ۲۳۴-۲۴۰ دستنویس.

۳. صص ۲۴۰-۲۴۲ دستنویس.

که در بیتِ مقطع آورده:

گر بپرسند جوابِ ناصر خسرو که گفت

این چه بحر است این چه دُر است پُر گهر دریاستی

۲۶. «معجزه امیرالمؤمنین - علیه السلام - که خود را برای سایل فروخته بود»؛^۱

مثنوی در ۶۳ بیت از سلیمان غورچی^۲ با مطلع:

ای مشرّف ز هل اُتی لولاک وی منزّه ز کوکب و افلاک^۳

که در دو بیت پایانی می آورد:

چو سلیمان غورچی به جهان هیچ کس نیست غرقه ایمان

گر چه او را حدِ گناهان نیست نا امید از کریم رحمان نیست

۱. صص ۲۴۲-۲۴۸ دستنویس.

۲. عرفات العاشقین، ج ۳، ص ۱۸۵۹، به نادرست، «غوزه چی» ضبط کرده است: «یکی از مدّاحان خاندان طیبین، سلیمان غوزه چی بوده. ولایت نامه ای به نظم آورده که پیری از حضرت امیر چیزی طلب نمود، چون حضرت هیچ نداشت، گفت مرا ببر و بفروش و حاجت خود برآر. آن پیر حضرت را به یهودی فروخت و یهودی امیر را حماری داده به هیمه کشی به پیشه فرستاد. قضا را شیری آن حمار را از هم بدرید و امیر آن شیر را به جای حمار در زیر هیمه کشیده، بار کرد. بعد از ظهور واقعه و معرفت حضرت، یهود با قبیله خود به شرف اسلام در رسید. در آمد آن شعر این است:

ای مشرّف به گردش افلاک	وی منزّین به کوکب ادراک
ای فرشته صفات روحانی	با کمال و جمال انسانی
توشه راه خویش کن تدبیر	خانه اندر ممرّ سیل مگیر
گر طلبکار حور و رضوانی	دور شو از هوای نفسانی
بگذر از بخل و این سخن بنیوش	راستی گیر و در سخاوت کوش
روزی از روزها به عهد نبی	پیرمردی بگفت نزد علی
یا علی، صاحب عیالاتم	قرب ماهی ست تا که بی نامم

و همچنین تا آخر به نحوی که بیان شد، منظوم کرده».

۳. مطلع مثنوی مزبور، با آنچه در عرفات آمده متفاوت است.

۲۷. «کشته شدن جبلک در دست امیرالمؤمنین - علیه السلام»؛^۱ قصیده‌ای ۷۱ بیتی از ثنایی^۲ با مطلع:

جبار جهاندار توانا و توانگر روزی ده خلکان په کرم رازقِ اکبر
و با مقطع:

یارب به کرم جرم ثنایی تو ببخشای کو مدح علی گوید و اولادِ پیمبر
۲۸. «قصه رازگفتنِ امیر - علیه السلام - در شکمِ مادر با پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و ولادتِ با سعادتِ امیر - علیه السلام»؛^۳ قصیده‌ای ۹۹ بیتی از قطبی^۴ با مطلع:
گر بایدت سعادتِ دیدارِ مرتضی یکدم درونِ کعبه دل دیده برگشا
و مقطع:

قطبی بگو مناقبِ حیدر که در بهشت هست این سخن ترنمِ مرغان خوش ندا
۲۹. «قصه مستغیث شدنِ اردها در خدمتِ حضرت امیر - علیه السلام - از دست اردهای دیگر»؛^۵ قصیده‌ای ۳۹ بیتی از جلالِ جعفری^۶ با مطلع:

۱. صص ۲۴۸-۲۵۵ دستنویس.
۲. عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۹۲۹: «معمارِ قصورِ عالی بنایی، نقاشِ چیره صور معانی‌گشایی، خواجه حسین ثنایی، از فحولِ شعرا و اعظامِ سخنوران این زمان بود. در زمان پادشاه غریب‌نواز، جلال‌الدین اکبر پادشاه هنگامه شاعری و طنطنه ساجری وی در زمانه پیچیده بود و او را در اوایل حال در هند با غزالی و در اواخر با شیخ فیضی و مولانا عرفی و غیرهم مباحثات و مناظرات واقع شده ... والحق از قصیده‌گویان با قدرت و معنی‌آفرینانِ صاحبِ مکتب است ... در شیوه مدح و ثنا با غایتِ رفعت و سناسست ... قبل از آنکه به هند آید، مدتها در مشهد مقدس در خدمت سلطان ابراهیم میرزای جاهی به مزید جاه و عزت ممتاز گشته و در آن اوان میانه وی و مولانا ولی دشت بیاضی مباحثات و مهاجرات عظیمه واقع شده ... وفاتش در سنه ۹۹۶ق [واقع شده است]». وی قصیده‌ای مشهور در منقبتِ امیرالمؤمنین - علیه السلام دارد که در جوابِ لسانی گفته است. درباره ثنایی نک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۲، ص ۷۷۷.
۳. صص ۲۵۵-۲۶۴ دستنویس.
۴. عرفات العاشقین، ج ۶، ص ۳۴۱۴: «از حمله متوسطین، قطبی بوده. در مناقب شاه اولیا قصاید بسیار دارد»، سپس پنج بیت از قصیده مزبور را نقل کرده است. مجالس النفاثات، ص ۲۲، شاعری با تخلص قطبی را «ملازم سلطان مسعود میرزا» معرفی می‌نماید. صص ۲۶۴-۲۶۷ دستنویس.
۵. تذکره الشعراء دولتشاه، ص ۱۷۲: «مرد کریم و اهل فتوت و مروّت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت

منم مَدَاحِ آن شاهی که هست او مؤمنان را سَر
به حکمِ حضرت داور، امیرالمؤمنین حیدر
و مقطع:

مناقبهای حیدر را جلالِ جعفری گوید
که نوشد نیز در محشر ز دستِ مرتضیٰ ساغر
۳۰. «کشته شدنِ عمرو عتتر از دستِ حضرت علی - علیه السلام»؛^۱ قصیده‌ای ۱۷۶
بیتی از کمانگر^۲ با مطلع:

به نامِ کردگارِ فردِ اکبر
قدیم و قادر و دانای داوَر
در بیت‌های ۱۶۲، ۱۶۳ و ۱۶۴ می‌آورد:
ز هر خیری که می‌گویی به عالم
ولایت‌نامه بهتر ای کمانگر
تو مَدَاحی، تو را با آن و این چیست
ولایت‌نامه را از جان تو پَرور
ولایت‌نامه در نزد موالی
بُود خوشتر ز شیر و شهد و شکر
و در بیت ۱۷۴ می‌گوید:

به حقّ مهدی هادی ببخشای
خصوصاً بر خطاهای کمانگر
۳۱. «قصهٔ جنگِ خیبر از دستِ حیدرِ صفدر»؛^۳ قصیده‌ای ۱۳۳ بیتی از ثنایی با مطلع:

→

- حاصل کردی و فضلا و شعرا را خدمت نمودی. شاعری خوشگوی است و تتبع سخنِ شیخ عارف، سعدی شیرازی، می‌کند و جواب‌مخزن‌الاسرارِ شیخ نظامی دارد به هزار بیت از آن زیاده و بی‌نظیر گفته است. کهن‌ترین مأخذی که ذکری از نامِ جلالِ جعفری، سرایندهٔ اواخر قرن هفتم و اوایل هشتم، کرده، مونس الاحرار محمد بدرِ جاجرمی است که از وی با عنوان «ملک‌الحکماء سید جلال‌الدین جعفری - نورالله قبره» یاد می‌نماید. خلاصهٔ الاشعار، درگذشتِ وی را به سال ۷۳۴ق گفته است.
- جنگِ عبد‌الکریم مَدَاح، پنج قصیده و انیس الخلو و جلیس الجلو، یک قصیده را از وی نقل کرده‌اند. به جز اینها، در جنگها و تذکرها نمونه‌هایی از اشعار این شاعر شیعی را آورده‌اند.
۱. صص ۲۶۷-۲۸۳ دستنویس.
 ۲. عرفات‌الکریم مَدَاح، ج ۶، ص ۳۵۶: «چلهٔ بند کمانِ هنر، کمانگر، از جملهٔ مَدَاحان شاه ولایت است، ولایت‌نامه‌ای به نظم آورده» و دو بیت از قصیدهٔ مزبور را آورده است.
 ۳. صص ۲۸۳-۲۹۶ دستنویس.

اگر باید ز چنگِ مرگ زنه‌ار به توفیقِ خداوند جهاندار
و مقطع:

شناخوانِ تو شد از جانِ ثنایی فراموشِ مکن زنه‌ار زنه‌ار
۳۲. مثنوی با عنوان «یا علی مدد» در ۲۰ بیت.^۱ بسیار عوامانه و گویا برای خواندن و شور گرفتن در مجالس مخصوص خوانده می‌شده. بیت نخست:

شیر یزدانِ علی ولیّ الله سرّ سبحانِ علی ولیّ الله

۳۳. «قصه دشتِ ارژنه»:^۲ قصیده‌ای ۷۷ بیتی، که در این دستنویس نمی‌توان به سراینده آن پی برد، چرا که در اصل این قصیده ۹۰ بیت می‌باشد^۳ و دستنویس مورد نظر ما، سیزده بیت پایانی را که تخلص شاعر نیز در آن میان به چشم می‌خورد، در بر ندارد. گفتنی است که میر یوسف استرآبادی در فوحات القدس (ج ۱، ص ۶۷۲-۶۷۴)، این قصیده را به نثر درآورده و در ابتدای آن آورده: «افچنگی مداح روایت کرده». مطلع قصیده مزبور چنین است:

سحرگه گوهر رخشان ازین دریایِ ظلمانی به امرِ حقّ برون آمد جهان را ساخت نورانی
۳۴. «قصه برّ مجنون در اعجازِ حضرت شاه ولایت که کافری به شکل سگ شده بود»:^۴ قصیده‌ای در ۱۳۰ بیت از شوریده،^۵ با مطلع:

سحر چون خسرو خاور به امرِ خالق یکتا برون آمد به صد اعزاز ازین بتخانه مینا
در بیت ۱۲۳ می‌آورد:

۱. صص ۲۹۶-۲۹۷ دستنویس.

۳. نک: «قصاید مدح» دستنویس دانشگاه تهران، ش ۴۹۹۱/۲ و «دیوان افچنگی» دستنویس کتابخانه ملک، ش ۴۹۹۱/۲.

۴. صص ۳۱۶-۳۰۵ دستنویس.

۵. مجالس القائن، ص ۸۶: «باباشوریده، به قصه‌خوانی مشهور است و با اکثر خوش طبعان مصاحبت دارد و طبعش نیک است»، و در ص ۲۶۰: «صنعت او قصیده‌خوانی است». در عرفات العاشقین (ج ۴، ص ۲۲۷) از وی با عنوان «باباشوریده قصه‌خوان» یاد می‌شود.

منم شوریده مَدّاح کاندَر مجلس مدحش چو بلبل می‌زنم از شوقِ او هر دم هزار آوا
و در بیت‌های ۱۲۸ و ۱۲۹:

به سالِ ششصد و هفتاد بعد از هجرتِ احمد

به نظم آرم ... این ولایت‌نامه زیبا

خدا خشنود از آن مؤمن که چون این نظم بخواند

به تکبیری‌کنندم یاد من شوریده زیبا

۳۵. «معجزه حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - که به شهر عجایب رفته

بود»^۱: قصیده‌ای در ۳۵ بیت، بدون ذکر تخلص یا نام شاعر، با مطلع:

ای مؤمن اگر هست تو را عقل و خرد یار بشنو تو یکی منقبت حیدر کرار

۳۶. «معجزه حضرت امیر - علیه‌السلام - و بُردن او را به کوه قاف»^۲: قصیده‌ای ست

در ۶۹ بیت از ابن‌حسام^۳ و با مطلع:

قه قه ای طوطی شکر منقار بَخ بَخ ای عندلیب خوش‌گفتار

و مقطع:

فخر ابن‌حسام این را بست فخر این است گر نداری عار

۳۷. «در بیان معجزه حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در ظهور معجزه چهار

۱. صص ۳۱۷-۳۲۰ دستنویس.

۲. صص ۳۲۰-۳۲۳ دستنویس.

۳. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۳۱۷: «... از شاعران مشهور قرن نهم و از جمله بزرگترین شاعران شیعی مذهب آن دوران است ... اثر مهم ابن‌حسام، خاورنامه اوست به بحر متقارب که قدیمترین منظومه‌های حماسی دینی در ادب فارسی است. این منظومه طولانی در ذکر غزوات حضرت علی بن ابی‌طالب و جنگاوری‌های اوست ... اثر معروف دیگر ابن‌حسام، دیوان قصاید و ترجیعات و مخمسات و مثنیات و مربعات اوست در حمد و ستایش باری تعالی و نعت پیامبر(ص) و منقبت علی بن ابی‌طالب و اولاد او و قصایدی در بیان مصیبت کربلا و رشای حسین بن علی - علیه‌السلام - و ستایش حضرت مهدی صاحب‌الزمان، و چند قصیده طولانی در بیان معجزات علی - علیه‌السلام - و قصیده‌ای دیگر در بیان عقوبت ابن‌ملجم مرادی که از هنگام کشته شدن تا روز قیامت تحمل می‌کند و امثال این مطالب».

پیغمبر - علیهم السلام؛^۱ قصیده‌ای در ۷۶ بیت، از سراینده‌ای با تخلص ادهم^۲ و با مطلع:

دلم از مدح ساقی کوثر هست بحری که می دهد گوهر
و در بیت ۷۵ می آورد:

بندۀ دیوانه ادهم عاصی گشته از لطف شاه، مدحتگر

۳۸. «قصیده در بیان معجزه شاه خراسان، علی بن موسی الرضا - علیه السلام»؛^۳ در

۷۲ بیت از شوریده، با بیت آغازین:

اگر بخشد مرا توفیقِ حی و قادر و سبحان کریم و رازق و اکبر، رحیم و راحم و دیان
شوریده، این قصیده را در مشهد گفته است، چنانکه خود می گوید:

ولیکن یک ولایت نامه‌ای زان شاه بحر و بر به نظم آرم اگر توفیق بخشد خالقِ رحمان
روایت این چنین دارم من اندر مشهدِ حیدر رسیدند از دیارِ هند روزی جمعِ بازرگان
و در بیت‌های ۷۰ و ۷۱ می گوید:

اگر چه لافِ مداحی نیارم زد در آن وادی ولی هستم ز جان و دل غلامِ جمله مداحان
امیدم هست اگر ز اوصاف شاه دین بیان کردم به مداحی شوم مشهور همچون کاشی و حسان

۳۹. «بند کردنِ امیر - علیه السلام، دیوِ عفریت را پیش از عهدِ آدم - علیه السلام - و

گشادن او را در عهدِ حضرت»؛^۴ قصیده‌ای در ۵۳ بیت از انوری؛^۵ با مطلع:

ای برادر در دلت گر هست مهر مصطفی بشنو از من یک ولایت از علی مرتضا

۱. صص ۳۲۳-۳۲۶ دستنویس.

۲. در تذکره‌ها از چندکس با نام و تخلص ادهم یاد شده است؛ میرزا ادهم بغدادی، ادهم کاشی، ادهم قزوینی،

۳. صص ۳۲۷-۳۳۳ دستنویس.

۴. صص ۳۳۳-۳۳۸ دستنویس.

۵. عرفات، ج ۱، ص ۵۱۲: «مذاح خاندان طیبین، خواجه انوری، به روش مداحان، قصایدی در منقبت گفته،

ولایت نامه‌ای از حضرت امیر(ع) به نظم آورده»، سپس دو بیت از این ولایت نامه را نقل کرده است.

و مقطع:

آنوری دارد امید مرحمت از فضلِ تو تا بیامری ورا با جدّ و خویش و اقربا

۴۰. «قصیده در بیانِ ظهورِ قبرِ مبارک در نجفِ اشرف، و دو پاره شدنِ کافر که برای خرابی آنجا آمده بود»؛^۱ در ۶۲ بیت از کاشی با مطلع:

به نامِ قادرِ دانا، قدیم و خالقِ اکبر که از آمرش همی گردد معلقِ گنبدِ أخضر
و در چهار بیتِ پایانی می آورد:

منِ کاشیِ جانبازم به مدحِ مرتضیِ نازم ز خاکش لوحِ جانِ سازم که اینجا زادم از مادر
مرا در سبزواریِ دلِ مناقبها شود حاصل ولیکن کارِ من مشکل کند این چرخِ دونِ پرور
مرا اندر قم و کاشان بسی هستند دلخواهان ولیکن با گلِ گیلان بود احوالِ من بهتر
مرا در خطّه ساری بسی دانند دلداری که تو چون زر نمی داری تو را مازندران بهتر
این قصیده در دیوانِ چاپیِ کاشی (به کوشش سید عباس رستاخیز) به چشم نمی خورد.

۴۱. «قصیده در بیانِ کشتی گرفتنِ شهزاده‌ها با همدیگر»؛^۲ در ۲۹ بیت از سلیمی، با بیتِ آغازین:

اول به نام آن که خداوند اکبر است بی چون و بی چگونه کریم است و رهبر است
و بیتِ پایانی:

مَنْتِ خدای را که سلیمی به مدحِ شاه نظمش تمام گشته و طبعش منور است
این قصیده، در دیوانِ چاپیِ سلیمی (به کوشش سید عباس رستاخیز) به چشم نمی خورد.^۳

۲. صص ۳۴۴-۳۴۶ دستنویس.

۱. صص ۳۳۸-۳۴۴ دستنویس.

۳.

«اول به نام آن که خداوند اکبر است بیچون و هیچگون و کریم است و رهبر است

۴۲. «منقبتِ ناصر خسرو در بیانِ آنکه حضرت رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - وقتِ دعا، حضرت امیر - علیه السلام - را شفیع می آورد»؛^۱ قصیده ای ۲۹ بیتی با مطلع:

→

بی خورد و خواب و بی زن و فرزند و مادر است
کز انبیای پیش ورا جاه برتر است
آن خواجه ای که صاحب محراب و منبر است
بشنو تو این حدیث به از شیر و شکر است
حیدر کجاست هیچ ندانم که بر در است
از بهر صید رفته که رویش منور است
بگشای در که صاحب ناموس بر در است
سلمان بدان که منزلش از چرخ برتر است
دلشاد شد محمد و گفتا که در خور است
چندین دگر بداشت که این قسم حیدر است
چندی دگر به قسمت شبیر و شبیر است
گیرند هر دو گشتی و بینم که بهتر است
بر گفت فاطمه که حسن میر مهتر است
گفتا حسن به زور و غضب چون غضنفر است
گفتا که نور چشم و دل و جان مادر است
گفتا که خوب گفت که رویت منور است
بر تو حلال آنچه مرا حق حیدر است
دو ماه آسمان و دو خورشید انور است
پای حسین گیر که میر دلاور است
دیدش که هر دو دیده خاتون پُر از غم است
گفتی که گیر پای حسینم که کهنتر است
مهر حسین با حسنم خود برابر است
جبار یاور است و خداوند قادر است
صفها به صف کشیده همه پایه برتر است
جبریل همزه است و خداوند یاور است
زور حسین با حسن تو برابر است
عمرش به باد رفته و دینش در آذر است
نظمش تمام گشته و طبعش منور است»

هستی تو پادشاه ملک العرش بی نیاز
پیغمبرش محمد و ختم پیمران
آن سیدی که هست شفیع گناه ما
روزی رسول آمده تا خانه علی
در شد به حجره سید و بنشست و پس چه گفت
برگفت فاطمه که به صحرا شده علی
آواز او برآمد و گفتا که یا حسین
رفتش حسین در که گشود و نگاه کرد
آورد یک طبق ز رطب پیش مصطفی
یک دانه زو گرفت چو اندر دهان خویش
چندی دگر بداد محمد به فاطمه
پس گفت مصطفی که مرا هست آرزو
هر آن که بهتر آید خرما بدو دهم
برگند زود جامه رسول از بر حسن
پس جامه حسین برون کرد فاطمه
من سر برای روی تو کردم به سایلان
هر گه که افکنی تو حسن را به زور دست
کردند هر دو دست کمرهای یکدگر
هفتاد بار گفت محمد که یا حسن
اندر میانه کرد نظر سوی فاطمه
پس گفت فاطمه که تو هفتاد بار بیش
برگفت مصطفی که معاذ الله ای بتول
من گر چه گفته ام که تو پای حسین گیر
هفصد هزار بیش ملائک بر آسمان
گویند یا حسین که پای حسن بگیر
ناگاه جبرئیل امین در رسید و گفت
هر کس که فرق می کند اندر میانشان
منت خدای را که سلیمی به مدح شاه

هر که او در ملت و دینِ خدا و مصطفاست دوستدارِ خاندانِ [و] اهل بیتِ مرتضاست
و مقطع:

یا امیرالمؤمنین، این ناصرِ خسرو چنین کرد گستاخی اگر چه می‌نیارد عذر خواست
۴۳. «معجزه حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - در جنگ تبوک»؛^۱ قصیده‌ای
۱۳۰ بیتی از آتشی، با مطلع:

ای دل ار خواهی که یابی ره سوی دارالقرار روز و شب نادِ علی می‌خوان که گردی کامگار
که در دو بیتِ پایانی می‌آورد:

آتشی را هم ببخشا از ره لطف و کرم حق نور چارده معصوم ای پروردگار
عفو فرمایی گناهی کز من آمد در وجود زانکه می‌گویم ز جان دایم ثنای هشت و چار
۴۴. «قصه عروسی حضرت فاطمه زهرا - علیها‌السلام»؛^۲ قصیده‌ای ۴۵ بیتی ست از
فروغی،^۳ با مطلع:

عروسِ صبح چو بنمود از نقاب جمال فشانَد در قدم او سپهر عقد زلال^۴

۱. صص ۳۴۹-۳۶۱ دستنویس.

۲. صص ۳۶۱-۳۶۵ دستنویس.

۳. در تذکرها، به چند فروغی برمی‌خوریم؛ از آن جمله می‌توان به میرساقی فروغی و میر اشرف فروغی اشارت نمود.

۴.

عروسِ صبح چو بنمود از نقاب جمال
ز بهر آینه‌داری فلک به صیقل مهر
ز روی مهر به مقراضِ صنع دستِ قضا
درین [حدیقه] مینا که گلشنِ ارم است
سپهر مجمره‌گردان شد و پی زینت
فلک چو عود بر آتش نهاد روی نهاد
ز [حال] شوق درآمد به رقصِ صوفی چرخ
[نمود] حوری مهر از حرم‌سرای فلک
گلِ حدیقه‌ایمان، چراغِ [و] چشمِ رُسل
فشاند در قدم او سپهر عقدِ زلال
زدود آینه روزگار زنگِ مالال
برید بر قد رعنائِ صبح خلعتِ آل
نشست بر سر هر شاخ مرغِ زرین بال
ز مشک بر رخ آتش نهاد دانسته خال
پری رخ صنمی دلبری بدیع جمال
چو زهره گشت ترنم نمای از سر حال
ز بهر خدمتِ خاتونِ خلد استعجال
نهالِ گلشنِ دین، حوری فرشته خصال



به نام فاطمه خیرالنساء و بنت رسول کشید میل که تا خاک پای فضّه او ز عَقْدِ زوجیت او ز راستی بشنو روایتیست که آن دُرّ بحر عصمت را به خواستگاری او هر یک از ملوک عرب چو آمدند ز هر جانبی ملوک بسی ز نزد حضرت معبود جبرئیل آمد نُزول می‌کند امشب ستاره زُهره حریم حرمت خیرالنساء بود آنجا نبی اشارت جبریل را چو یاد نمود چو شب رسید شد از اختران فلک روشن روان شد از سرگردون ستاره زهره به ذکر و طاعت حق در درون خلوت خویش به آستانه گردون مآب آن سلطان بگفت: ای شه مردان تو را مبارک باد تو آن شاهی که رفیق تو شد به روز ازل ثنای شاه ولایت بگفت و کرد عروج چو شب رسید به اتمام و صبح روی نمود امیر نحل روان شد به سوی نخلستان ز بهر تهنیتش مردم از وضع و شریف امیر داشت به کف آب و در هوا افشاند بگفت: هست به دستم حصول مال آسان به پیش ختم رسالت همان زمان جبریل ز بهر فاطمه حق خلعتی فرستادهست میانِ جمله روحانیون کنون آدم خدائی آب و نمک را به دست پیمانش خدا وکیل علی بود و من وکیل شما به خانه اسدالله فرست فاطمه را رسول خواند زنان صحابه را آندم برید گوهر پاک مرا به مخزن شاه شدند همزه خاتون خلد آن عورات

که هست در حَسَب و در نَسَب عدیم مثال کشد به دیده چرخ آفتاب چون کَحَال که هست در خبر از قول مجمع افضال چو داد دُرّ صدف دهر پرورش مه و سال همی رسید ز هر سوی با خزاین و مال رسول گشت درین حال مضطرب احوال که ای خلاصه کونین و مقصد آمال به هر مقام که رو آرد از ره اِجلال که تا نهند ز سر دیگران خیال محال مقام خویش بیاراست اهل استقلال گشود دیده به نظاره هر کسی چو هلال ز مهر نورفشان ایمن از هیوط و وِبال نشسته بود علی با سعادت و اقبال رسید زُهره به فرمان ایزد متعال عطیه‌ای که ندیده‌ست هیچیک ز رجال سعادت‌ی که نداده به هر دو کون زوال ز آستانه گردون مآب اوج کمال خجسته طالع و فیروزبخت و نیکوفال که سازد آب روان هر طرف به پای نهال بیامند و بگفتند: ای خجسته فعال همه جواهر و دُر گشت قطره‌های زلال ولیک نیست مرا آرزوی مال و منال رسید و گفت که: ای محرم حریم وصال، که در لطافت او عقل عاجز است و خیال بخواند خطبه خیرالنساء به استكمال عطیه کرد ز بهر مزید جاه و جلال گواه بود ملایک کنون علی الإجمال که حور عینِ جنان آمدش به استقبال نمود قَصّه و گفتار بی‌کم و اهمال دهید دست سفارش جلال را به جمال چنانکه جانبِ بستان رود نسیم شمال



۴۵. «درست شدنِ دستِ زنی که شوهرش بریده بود برای بذل»؛^۱ قصیده‌ای ۷۶ بیتی و بدون تخلص می‌باشد، با مطلع:

مردِ عاقل، عقل‌داری یک زمانی هوش‌دار هر چه این بیچاره گوید یک زمانی گوش‌دار
و دو بیتِ پایانی:

بشنو از من این حکایت زانکه از اُستادِ خود یاد دارم این روایت خوش بخوان و یاد دار
هر زمان از جان و دل صلوات میگو بر رسول با همه اولاد و اصحاب ای محبُ هشت و چار

۴۶. «قصیده در بیانِ معجزهٔ حضرت امیر - علیه‌السلام - که ناصبی‌ای به صورتِ سگ شده بود»؛^۲ در ۶۰ بیت از فریدی، با بیتِ نخست:

هر چه رانم بر زبان از اولین و آخرین به ز توحیدِ خداوند جهان نَبُود یقین
و مقطع:

بندهٔ مسکین فریدی را ز لطف و از کرم عفو گردانی گناهش یا إله العالمین
شاعر در بیت‌های ۱۰ و ۱۱ می‌آورد:

معجزی دانم ز معجزهای حیدر کاینات دیگر از وصف ولایاتِ امیرالمؤمنین
از محمدِ ابنِ اسحاق این روایت می‌کند آن ستوده اعتقاد آن پارسای پاکدین

۴۷. «قصهٔ دو ملک که به صورت باز و کبوتر پیش حضرت امیر - علیه‌السلام - برای

→

چنین عروسی و داماد را که را بوده‌ست
به غیرِ آلِ علی آن که رهنمایی جُست
کسی که بر وَرَقِ جان نوشت مهر علی
مهینا، به کلامِ مجید و آیات
که بر فروغی بیچاره رحمتی فرما

ز بهر فضل همین خود پس است استدلال
گذاشت مهدی و رو کرد جانبِ دَجال
بَرات خوشدلی او راست نامهٔ اعمال
به حقِّ حرمتِ یاسین و سورهٔ انفال
ببخش جُرم و گناهش به مهر حیدر و آل

۱. صص ۳۶۵-۳۷۲ دستنویس.

۲. صص ۳۷۲-۳۷۸ دستنویس.

امتحان آمده بودند؛^۱ قصیده‌ای در ۳۲ بیت از ثنایی، با مطلع:

گر تو را هست عقل و دانش یار گوش هوش کنون به نزد [م] آر
و مقطع:

ای ثنایی به نظم آوردی مدحک مدح حیدر کرّار

۴۸. «قصّه چهل عالم که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - به حضرت رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - نمود در سر کوه قاف»؛^۲ قصیده‌ای ۱۳۸ بیتی، از نظیری،^۳ با مطلع:

به نام آن خداوندی که هست او واحد و یکتا حکیم و حاکم و عادل، علیم و أعلا
که در بیت‌های ۱۳۵ و ۱۳۶، تخلص و تاریخ سرایش قصیده ذکر شده است:

هر آن کو چون نظیری شد محبّ آل پیغمبر کجا در دیده می‌آرد سریرِ ملک داری
به سال هفصد و سی و چهار این نظم را گفتم که مانند یادگار از من همین بر صفحه دنیا
۴۹. «قصّه جنگ محمد حنفیه، پسر حضرت امیر - علیه السلام - با غضنفر و کشته شدن غضنفر و تابعان و خویشان او»؛^۴ مثنوی در ۴۱۰ بیت که بیت‌های نخست در دستنویس ناخواناست؛ از بیت چهارم چنین است:

کسی را که دانش نباشد تمام خری باشد او کرده بر سر لگام
آیا باقری گر تو را دانش است دل و دانش تو بر آرامش است
سخن‌های نیکو تو آغاز کن ز دانش در خویش را باز کن
روایت کنند راوی پاک‌زاد ز انصاریان پور سعد معاد
۵۰. «در بیان کشته شدن قلبان، پادشاه موصل»؛^۵ قصیده‌ای در ۹۶ بیت از سلیمی.

۱. صص ۳۷۸-۳۸۱ دستنویس. ۲. صص ۳۸۱-۳۹۳ دستنویس.

۳. گویا نظیری مشهدی است. نک: عرفات، ج ۷، ص ۴۴۶۹.

۴. صص ۳۹۳-۴۰۹. ۵. صص ۴۱۰-۴۱۸.

بیت‌های ۹۳ و ۹۴ چنین است:

این ولایت در همه جمله جهان مشهور بود گفت نظمی بنده هم مانند دُر شاهوار
گر سلیمی لاف و مهر جانسپاری می‌زنی در طریق دوستی شاه مردان جان سپار
در دیوان چاپی سلیمی، صص ۱۱۰-۱۱۸، این قصیده مذکور است ولی این بیت را ندارد:

چون مدارِ دین و ایمان بر علی مرتضی‌ست تا که باشی زنده سر از مهر خطش بر مدار
در مقابل، دو بیت پایانی این قصیده در دیوان چاپی، در این مجموعه خطی به چشم نمی‌خورد.

۵۱. [قصه زنده شدن جوان کشته شده به دعای حضرت حیدر کرار]^۱
قصیده‌ای است از افچنگی که ۱۰۱ بیت آن در این مجموعه آمده ولی گویا برگی از دستنویس ساقط شده و بخش آغازین قصیده مزبور به چشم نمی‌خورد. در بیت پیش از مقطع چنین آمده است:

افچنگی به مدح حیدر و آل اندر دو جهان شده منور

۵۲. «در منقبت امیرالمؤمنین - علیه السلام»؛^۲ در چهارده بند. بند آغازین چنین است:
ای دل، به لهُو و هرزه مکن عمر خود تلف از جان بگو تو مدح علی شحنه نجف
گر آمدی ز پشت پدر طیب و خَلَف از دُر مهر آل علی سینه کن صدف
بشنو تو این دعای خلاق زهر طرف

یا مظهر العجائب عوناً لنا علی ادعوک کل هم و غم سینجلی

۵۳. «ترجیع بند در منقبت»؛^۳ در ده بند. بند آغازین چنین است:

ای آفتاب نور الهی جمال تو عالم فروغ یافت ز فیض کمال تو

۲. صص ۴۲۳-۴۲۸.

۱. صص ۴۱۹-۴۲۲.

۳. صص ۴۲۸-۴۳۳.

شد لافَتی گواه که نبود مثال تو جبل المَتن و عروۀ وثقی گواه^۱ تو
 کفّار شد ز روی زمین پایمان تو از ما سلام بر تو و اصحاب و آل تو
 خواهی که به شود ز بدان کُلّ حال تو خوان تا رسد ستاره دولت به فال تو
 یا قاهر العدو و یا والی الولی
 یا مظهر العجائب یا مرتضی علی

۵۴. «ترجیع بند در منقبت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام»؛^۲ در هفت بند ده بیتی از میرزا جویا، با بیت نخستین:

گشتم ز لطفِ حضرت بیچونِ ذوالمنن مدّاحِ مَهرِ برجِ امامت ابوالحسن
 و با ترجیع:

کانِ سخا و بحرِ عطا مرتضی علی ست آیینۀ خدای نما مرتضی علی ست
 ۵۵. «معجزه در بیان خلعت آوردن حضرت جبرئیل از بهشت برای حسنین - علیهما السلام - روز عید»؛^۳ قصیده‌ای است در ۶۲ بیت از سلیمی،^۴ با مطلع:
 هر که را روزِ ازل بخت و سعادت گشت یار دوستیِ مصطفی و مرتضی کرد اختیار
 و در بیت ۵۶ می‌آورد:

چون سلیمی گرهمی خواهی نجات، از کف مده دامنِ حبّ علی و آل او را زینهار
 ۵۶. «قصه مهمانی نمودن جابر - رضی الله عنه - حضرت رسول - صلی الله علیه و آل - را»؛^۵ قصیده‌ای است در ۱۱۱ بیت از سلیمی، با مطلع:
 ابتدای کار ما چون هست بر نام خدا جز به نام او نشاید کرد کاری ابتدا
 و بیت پیش از مقطع:

۱. در دستنویس چنین است.

۲. صص ۴۳۳ - ۴۴۰.

۳. صص ۴۴۱ - ۴۴۶.

۴. نک: دیوان سلیمی، ص ۱۱۹ - ۱۲۴.

۵. صص ۴۴۷ - ۴۵۷.

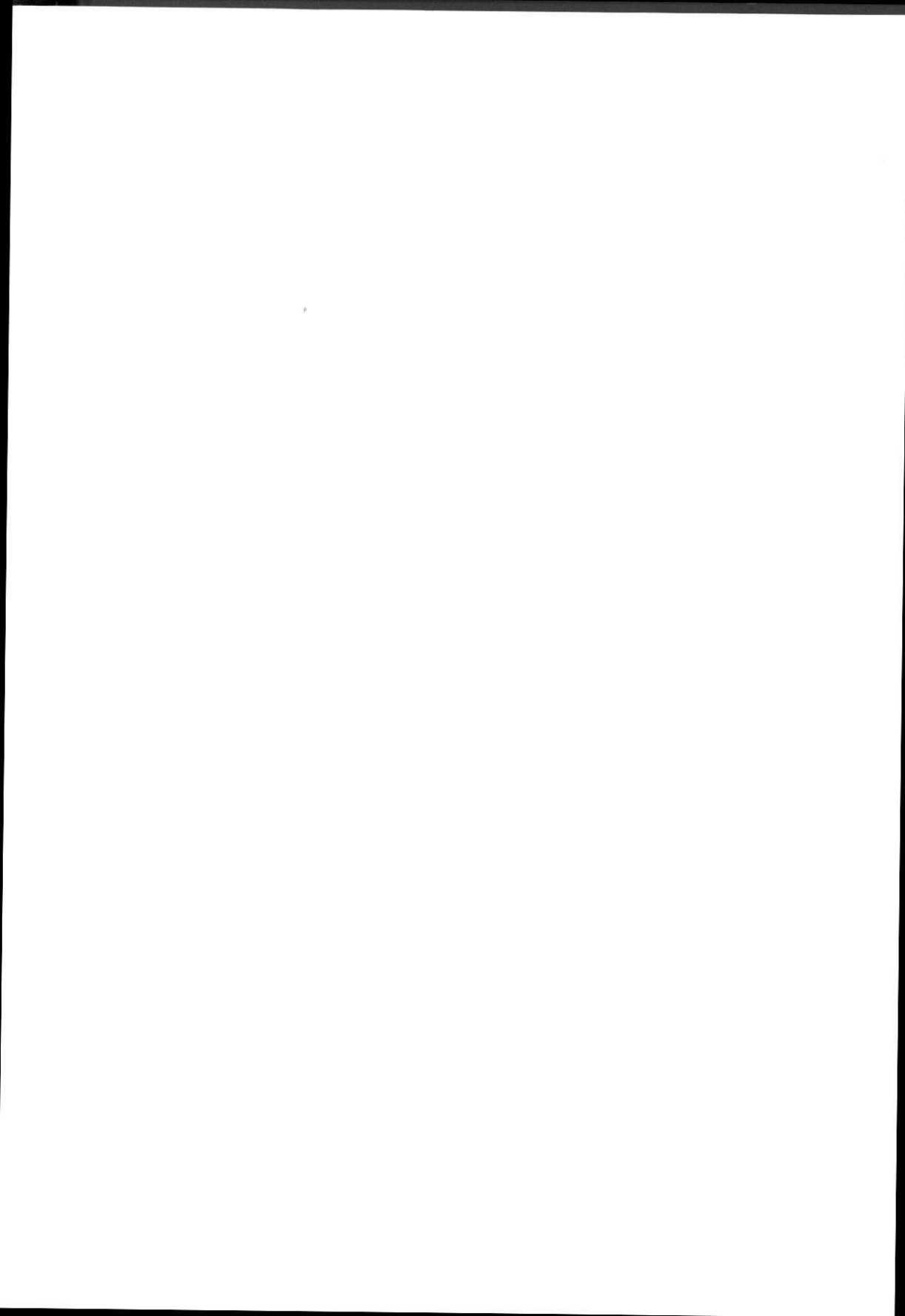
چون سلیمی گر چه ما را طاعتِ بسیار نیست لیک از جانیم مولای شه معجز نما

دیوانِ چاپی سلیمی (ص ۳۰) دو بیت کم دارد.

۵۷. «معجزه خریدنِ شتر حضرت علی - علیه السلام - از جبرئیل و فروختن میکائیل و به سایلان دادن که جهت حضرت پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ - فروخته بودند»؛^۱ قصیده‌ای است که ۸۴ بیتِ آن در دستنویس دیده می‌شود، با مطلع:

به نام مُبدعِ اشیاء و خالق اکبر خدای بی زن و فرزند و صانعِ داور

۵۸. «مخمّس در منقبت امیرالمؤمنین» و تکرار: «حیدری ام قلندرم مستم».^۲



کتابنامه

۱. علی‌نامه، از سراینده‌ای متخلّص به ربیع (سروده به سال ۴۸۲ هـ)، تصحیح: رضا بیات و ابوالفضل غلامی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۹.
۲. فوحات القدس (در مناقب، کرامات و خوارق عادات ائمه اثناعشر علیهم‌السلام)، میریوسف علی حسینی استرآبادی (متوفای ۱۰۲۰ هـ)، مقدمه، تحقیق و تصحیح: علی حیدری یساولی، نشر حبیب، قم، ۱۳۹۰.
۳. منتخب الاشعار فی مناقب الأبرار، با اهتمام: سید عباس رستاخیز، و مقدمه: رسول جعفریان، نشر عرفان، تهران، ۱۳۸۲.
۴. بعضُ مثالب النّواصب فی نقض بعض فضائح الرّوافض (معروف به نقض)، عبدالجلیل رازی قزوینی (زنده در ۵۶۰ هـ)، تصحیح: میرجلال‌الدین محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸.
۵. بهارستان سخن، میرعبدالرزاق صمصام‌الدوله (معروف به شاهنواز خان)، تصحیح و تعلیق: عبدالمحمّد آیتی و حکیمه دسترنجی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸.
۶. تذکره تحفه سامی، سام میرزا صفوی، به کوشش: احمد مدقق یزدی، انتشارات سامی، یزد، ۱۳۸۹.
۷. عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تقی‌الدّین محمّد اوحدی بلیانی اصفهانی، تصحیح:

- ذبیح الله صاحبکاري و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی: محمد قهرمان، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، با همکاری کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۸. تذکره نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی، به کوشش: احمد مدقق یزدی، انتشارات دانشگاه یزد، یزد، ۱۳۷۸.
۹. تذکره مجالس النفائس، میر نظام الدین علی شیر نوایی، به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، کتابخانه منوچهری، تهران، ۱۳۶۳.
۱۰. تذکره ریاض الشعراء، علیقلی واله داغستانی، مقدمه، تصحیح و تحقیق: سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴.
۱۱. تذکره هفت اقلیم، امید احمد رازی، تصحیح، تعلیقات و حواشی: سید محمدرضا طاهری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۹.
۱۲. سفینه خوشگو، دفتر دوم، بندارا بن داس خوشگو، تصحیح: سید کلیم اصغر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۱۳. خراة عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، تصحیح: ناصر نیکوبخت و شکیل اسلم بیگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۰.
۱۴. ادبیات مکتبخانه ای ایران، حسن ذوالفقاری و محبوبه بیات، نشر رشدآوران، تهران، ۱۳۹۱.
۱۵. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۰.
۱۶. حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴.
۱۷. تاریخ بخارا، محمد بن جعفر نرشخی، ترجمه: ابونصر قباوی، تلخیص: محمد بن زفر، تصحیح: محمد تقی مدرّس رضوی، بنیاد فرهنگ، تهران.
۱۸. فصلنامه نامه انجمن (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۸، دوره پیاپی ۳۳ و ۳۴، مقاله: «کاتبی ترشیزی؛ زندگی و شعر او»، علی حیدری یساولی.

۱۹. فصلنامه میراث شهاب (نشریه کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی)، سال پانزدهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۸، مقاله «الاسئلة اليوسفية: مجموعة مناظرة قاضی نورالله شوشتری و میریوسف حسینی استرآبادی»، علی حیدری یساولی.
۲۰. دو ماهنامه آینه پژوهش، سال بیست و دوم، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۹۰، کتاب و کتاب پژوهشی؛ پابرج ۱۱، جواد بشری.
۲۱. فتوت نامه سلطانی، ملاحسین کاشفی، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، ۱۳۵۰.

قصه ستم و محبت	
قصه چای و عسل	معجزه زنده خوان اعزالی که چشم کور بود
قصه غریبی فتن خان و همسر	قصه زین که اشتهای حسین
قصه زار آوردن از بخت بر ابرو	قصه آب آوردن بهشت جبرئیل امیر
قصه خداوند غسل مسکن کردن امیر	از درختن امیر کوه قبا برای سیرغ
معجزه در بیان فتن امیر به سکنه	مسح کردن بخت که مداح امیر کلام
	انتخاب با حقیر

